

درآمدی بر تربیت عقلانی

جلد اول
مبادی، اهداف و پیامدها

دکتر سید محمد کدبنی هاشمی

به قلم: سعید مقدّس

سرشناسه: بنی هاشمی، سید محمد، ۱۳۳۹
 عنوان و نام پدیدآور: درآمدی بر تربیت عقلانی، جلد اول: مبادی، اهداف و پیامدها / سید محمد بنی هاشمی؛ به قلم سعید مقدس.
 مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۹.
 مشخصات ظاهری: ۳ جلد.
 شابک دوره: ۰ - ۲۳۵ - ۵۳۹ - ۹۶۴ - ۹۷۸
 شابک جلد اول: ۲ - ۲۳۱ - ۵۳۹ - ۹۶۴ - ۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا.
 یادداشت: کتابنامه: ص ۳۲۶ - ۳۲۱.
 موضوع: اسلام و آموزش و پرورش، تربیت خانوادگی (اسلام)، عقل (اسلام)، عقل گرایی.
 شناسه افزوده: مقدس، سعید، ۱۳۵۸.
 رده بندی کنگره: ۱۳۸۹ د ۴ ۸۵ ب ۱۸ / ۲۳۰ BP
 رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۸۳۷
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۶۳۹۸۷



شابک ۲-۲۳۱-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸ ISBN 978-964-539-231-2

درآمدی بر تربیت عقلانی - جلد اول

دکتر سید محمد بنی هاشمی
 به قلم: سعید مقدس
 ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر
 نوبت چاپ: دوم / ۱۳۹۲
 تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه
 حروفچینی: شبیر / ۷۷۵۲۱۸۳۶
 چاپ: زنبق

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۶)

وب سایت: <http://www.monir.com>
 پست الکترونیک: info@monir.com

دیگر مراکز پخش: تبریز (صحیفه) ۵۵۵۱۸۴۸ - ۴۱۱ * اهواز (رشد) ۲۲۱۷۰۰۱ - ۶۱۱ * مشهد ۸۵۵۵۹۴۷ - ۵۱۱ * شیراز (شاهچراغ) ۲۲۲۱۹۱۶ - ۷۱۱ * اصفهان (مهر قائم) ۲۲۲۱۹۹۵ - ۳۱۱ * دزفول (معراج) ۲۲۶۱۸۲۱ - ۶۴۱



<https://entezarschool.ir>



@entezar_school

<https://entezarschool.ir>



@entezar_school

تقدیم بہ:

شہید شیرخوارہی سید الشہداء
حضرت علیؑ اصغر علیہ السلام

از جانب مربی خیر،

مرحوم استاد علی اصغر کرباسچیان (علامہ) رحمۃ اللہ علیہ

<https://entezarschool.ir>



@entezar_school

فهرست

۱۷	پیش‌نهاد
۲۱	مقدمه‌ی جلد اول

بخش اول: مبادی

۲۵	فصل اول: تربیت چه چیز نیست؟
۲۵	مقدمه
۲۶	۱) تعریف مشهور تربیت
۲۶	۱-۱) لزوم پرورش «همه»ی استعدادها
۲۷	۱-۲) معین بودن آینده‌ی انسان از کودکی
۲۸	۲) نقد و بررسی
۲۸	۲-۱) تک‌قابلیتی نبودن انسان
۲۹	۲-۲) معین نبودن آینده‌ی انسان از کودکی (با علم بشری)
۳۱	۲-۳) تربیت: پرورش همه‌ی استعدادها؟
۳۱	۲-۳-۱) ارزشمند نبودن پرورش مطلق استعدادها
۳۳	۲-۳-۲) طرح و پاسخ یک اشکال
۳۷	۲-۳-۳) دلالت وحی به لزوم پرهیز از پرورش «استعدادهای منفی»



- الف) مزین و محبوب بودن دنیا و شهوات، در نظر انسان ۳۷
- ب) حرص، بی صبری و بُخل: قوای منفی انسانی ۳۹
- ج) گناه گرایی و تمایل به بیهودگی و حواس پرتی ۴۱
- د) سرشت شرور انسان ۴۲
- ه) لزوم واداشتن نفس به فضایل ۴۵
- و) رها کردن نفس به حال خود: ضررزدن به او ۴۷
- ۴-۲) مساوی نبودن تربیت با پروراندن و رشد دادن ۴۸
- ۵-۲) جمع بندی و نتیجه گیری ۴۹
- فصل دوم: عقل چه چیز هست و چه چیزهایی نیست؟** ۵۵
- ۱) عقل چه چیز هست؟ ۵۵
- ۱-۱) عقل کاشف حُسن و قبح ذاتی ۵۵
- ۱-۲) عقل: ستون انسانیت ۵۶
- ۱-۳) عقل: منشأ همه ی خوبی ها ۵۷
- ۱-۴) وهبی بودن عقل ۵۸
- ۱-۵) عقل: رسول پروردگار و پایه گذار بندگی ۵۹
- ۲) عقل چه چیزهایی نیست؟ ۶۱
- ۱-۲) ناصواب بودن تقسیم عقل به شیطانی و رحمانی ۶۱
- ۲-۲) مساوی نبودن عقلانیت با تفکر ۶۲
- ۲-۳) عقل: مخزن حقایق؛ نه تکاپوی بی روش ۶۳
- ۲-۴) مساوی نبودن عقلانیت و استدلال گرایی ۶۸
- ۱-۴-۲) طرح مدّعا: عقلانیت = مُدَلّل بودن ۶۸
- ۲-۴-۲) مدّعای دیگر: نظریه ی عقلانیت مدرن ۶۹
- ۳-۴-۲) نقد و بررسی ۷۰
- الف. استدلال ناپذیری گزاره های بدیهی و بنیادین ۷۰
- ب. عقل: ملاک صحتّ دلیل ۷۱
- ج. قبول عامّه: معیار قبول مفاد استدلال در دنیای مدرن ۷۲

د. شواهدی از مقبولات نامشروع و نامعقول، در دنیای مدرن	۷۴
د- ۱) حرمت انسان، صرف نظر از عقیده	۷۴
د- ۲) ارزشمند بودن عشق، به طور مطلق	۷۵
ه. گزاره‌های عامه‌پسند و نتایج فاجعه‌بار	۷۷
و. لزوم پناه‌بردن به عقل و وحی در عصر وانفسای غرایز	۷۸
فصل سوم: نسبت عقلانیت با تعبد و حریت	۸۱
۱) نسبت عقلانیت با تعبد	۸۱
۱- ۱) تلاش‌های ناموفق در سازش دادن میان تعبد و استدلال‌گرایی	۸۲
الف. طرح مبنا	۸۲
ب. نقد و بررسی	۸۴
ب- ۱) خطا در تبیین «تعبد» و «عقلانیت»	۸۴
ب- ۲) تعبد عقلانی در برابر خداوند	۸۶
ب- ۳) لازمه‌ی ملازمت عقل و شرع، دریافت حکمت احکام دین نیست	۸۶
ب- ۴) خلط میان «غرض» و «فایده»	۸۷
ب- ۵) «خلط غرض و فایده» و «نفی موضوعیت قالب‌ها»	۸۸
ب- ۶) نفی تعبد در فضای استدلال‌گرایانه	۹۰
۱- ۲) تلاش برای تعبدزدایی از تربیت عقلانی در ایدئولوژی مدرنیسم	۹۳
الف. طرح مبنا	۹۳
الف- ۱) دنیای جدید: لزوم استدلال‌گرایی و نفی تعبد	۹۳
الف- ۲) نفی هرگونه تعبد، حتی در برابر معصوم علیه السلام	۹۴
الف- ۳) تعبدگریزی نشانه‌ی سلامت روانی	۹۵
الف- ۴) موضوعیت نداشتن قالب‌ها و مهم بودن هدف	۹۶
الف- ۵) «تعبد مذموم» در برابر «اطاعت از متخصص»	۹۶
ب. نقد و بررسی	۹۷
ب- ۱) سوءاستفاده از تقدس عقل	۹۷
ب- ۲) ملازمت عقل و شرع، ضامن تعبد عقلانی	۹۹

۹۹	* حوزه‌ی مستقلات عقلیه
۱۰۰	* حوزه‌ی خارج از مستقلات عقلیه
۱۰۲	ب-۳) سلامت فطرت و آرامش، مقدمه و نتیجه‌ی تعبید
۱۰۳	ب-۴) «خوداندیشی» ارزش یا ضد ارزش؟
۱۰۴	ب-۵) حذف احکام: نتیجه‌ی تعبیدگریزی
۱۰۵	ب-۶) ظاهر سازی در نفی و اثبات تعبید
۱۰۸	ب-۷) جمع بندی
۱۱۰	۲) نسبت عقلانیت با آزادی
۱۱۰	۱-۲) آزادی در مکاتب اومانیستی
۱۱۰	الف. طرح مبنا
۱۱۱	ب. نقد و بررسی
۱۱۱	ب-۱) اصالت ارزش‌های عقلانی؛ نه اصالت آزادی
۱۱۲	ب-۲) ارزشمند نبودن آزادی به خودی خود
۱۱۳	ب-۳) اصالت آزادی: از کف دادن آزادگی
۱۱۶	ب-۴) خلاصی از اسارت شهوت به مدد عقل و وحی
۱۱۸	۲-۲) مبانی عقلانی-و حیانی بندگی خدا
۱۲۱	۳-۲) حرّیت واقعی در عبودیت پروردگار

بخش دوم: اهداف

۱۲۷	مقدمه
۱۲۹	فصل اول: تعریف صحیح تربیت
۱۲۹	۱) تشریح مختصات نهادینه سازی
۱۲۹	۱-۱) نهادینه ساختن: مستقر کردن
۱۳۱	۱-۲) طیف بردار بودن نهادینگی
۱۳۱	۱-۲-۱) سقف (حدّا کثر) نهادینه شدن

۱۳۳	۲-۲-۱) کف (حداقل) نهاده‌شدن
۱۳۵	۳-۱) عدم ملازمت «نهاده‌شدن» تقیّد با «دانستن چرایی» آن
۱۳۷	۴-۱) «انتخاب» میان گزینه‌های «متفاوت»، نه «متناقض»
۱۳۸	۵-۱) صیانت نسبی محیط تربیت
۱۴۱	۲) بررسی مؤلفه‌های «تبیین»، «معیار» و «نقادی»
۱۴۱	۱-۲) طرح مبنا
۱۴۲	۲-۲) نقد و بررسی
۱۴۲	الف. ملازم نبودن اعطای بصیرت با پرورش استدلال محوری
۱۴۴	ب. ناتوانی از استدلال در تعبدیّات
۱۴۵	ج. رشد عقلانی متربّی: لازمه‌ی استدلال عقلانی
۱۵۱	فصل دوم: اهداف تربیت در کتاب و سنت
۱۵۱	مقدمه
۱۵۱	۱) لزوم محافظت خود و اطرافیان از عذاب الهی
۱۵۴	۱-۱) ظرافت نخست: ارائه‌ی زیبایی‌های کلام وحی در کلام و عمل
۱۵۶	۲-۱) ظرافت دوم: پیش‌دستی در تربیت عقلانی
۱۶۰	۲) برخی از حقوق فرزندان بر والدین
۱۶۰	۱-۲) آموزش اخلاق، احکام و اعتقادات
۱۶۲	۲-۲) برخی حقوق فرزندان پسر
۱۶۵	۳-۲) برخی حقوق فرزندان دختر
۱۶۶	۱-۳-۲) حقّ آموزش‌نندیدن سوره‌ی یوسف و آموزش‌دیدن سوره‌ی نور
۱۶۶	الف) فتنه‌ی نخست در سوره‌ی یوسف: عشق توجیه‌پذیر
۱۶۹	ب) فتنه‌ی دوم در سوره‌ی یوسف: عشق خوش سرانجام
۱۷۳	ج) آموزش ندادن سوره‌ی یوسف به بانوان: توصیه‌ای عقیفانه و دلسوزانه
۱۷۴	د) آموزش سوره‌ی نور و رویکردهای تقووامحور
۱۷۵	۲-۳-۲) حقّ ساکن نکردن دختر در طبقات بالای منزل
۱۷۶	۳-۳-۲) حقّ ازدواج به موقع

۱۸۰	 تعالیم الهی والدین به فرزندان
۱۸۲	 (۳-۱) قرآن، ولایت، فهم عمیق دینی
۱۸۴	 (۳-۲) تولی و تبری
۱۸۶	 (۳-۳) آموزش بسم الله الرحمن الرحيم
۱۸۸	 (۳-۴) اهتمام به نماز فرزندان
۱۹۴	 (۳-۵) تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام

بخش سوم: پیامدها

۱۹۹	 مقدمه
۱۹۹	 الف) مروری بر بحث‌های پیشین
۲۰۰	 ب) لزوم دقت بر تبعات به کارگیری روش‌ها
۲۰۱	 ج) تأثیر عمیق مبانی بر راهبردها و روش‌ها
۲۰۳	 د) تاریخچه و انگیزه‌ی طراح‌ی مهارت‌های زندگی
۲۰۳	 هـ) تعریف بهداشت روانی و مهارت‌های زندگی
۲۰۳	 هـ-۱) تعریف بهداشت روانی
۲۰۴	 هـ-۲) تعریف مهارت‌های زندگی
۲۰۴	 و) طرح مسأله (میزان کارآیی مهارت‌های زندگی در نهادهای ارزش‌ها)....
۲۰۵	 ز) تذکر به سه نکته‌ی مهم درباره‌ی نقد مهارت‌های زندگی
۲۰۷	 فصل اول: رابطه‌ی تربیت عقلانی با مهارت‌های سه گانه‌ی زندگی
۲۰۷	 ۱) مهارت همدلی
۲۰۷	 ۱-۱) طرح مبنا
۲۰۸	 ۱-۲) نقد و بررسی
۲۰۹	 ۱-۲-۱) همخوانی مهارت همدلی با مبانی پلورالیسم
۲۱۰	 الف) ثبات و مطلق بودن حق و باطل واقعی
۲۱۱	 ب) بطلان عقلی و نقلی شرک



ج) قبول نبوت و ولایت: لازمه‌ی قبول توحید.....	۲۱۲
د) صراط مستقیم خدا: امام معصوم علیه السلام	۲۱۴
ه) باور فرد: ملاک ارزش‌گذاری بر شخصیت او	۲۱۵
۲-۲-۱) لزوم احترام به پیروان مذاهب و ادیان در عین برحق نبودنشان	۲۱۶
۲-۲-۳) ملاک همدلی: امر مولا	۲۱۷
۲-۲-۴) ناسازگاری غیرت دینی و درد دین با مهارت همدلی	۲۱۹
۲-۲-۵) پذیرش مهارت همدلی به نحو مقید	۲۲۰
۲-۲-۶) جمع‌بندی و نتیجه‌گیری	۲۲۱
۲) مهارت ارتباط بین فردی	۲۲۴
۲-۱) طرح مبنا	۲۲۴
۲-۲) نقد و بررسی	۲۲۵
۲-۲-۱) اصالت نداشتن مهارت ارتباط بین فردی	۲۲۵
۲-۲-۲) عدم ملازمت «ارتباط مؤثر با افراد» با «ارزشمند دانستن آن‌ها»	۲۲۶
۲-۲-۳) رویکردهای پیش‌گیرانه و تحدید ارتباط بین فردی	۲۲۶
۲-۲-۴) نفی حیا: شجاعت یا حماقت؟	۲۲۸
۳) مهارت تصمیم‌گیری	۲۳۲
۳-۱) طرح مبنا	۲۳۲
۳-۲) نقد و بررسی	۲۳۳
۳-۲-۱) معیارهای غیرارزشی برای ارزیابی تصمیم	۲۳۳
۳-۲-۲) لزوم تصمیم‌گیری ارزش‌مدارانه در نظام تربیت عقلانی	۲۳۳
۳-۲-۳) طرح و حلّ یک اشکال	۲۳۴
الف) موارد ترجیح حالت اوّل (اعطان کردن مهارت تصمیم‌گیری)	۲۳۵
ب) موارد ترجیح حالت دوم (اعطای مهارت تصمیم‌گیری و تصحیح تصمیمات اشتباه متربی)	۲۳۸
فصل دوم: رابطه‌ی تربیت عقلانی با مهارت حلّ مسأله	۲۴۱
۱) طرح مهارت حلّ مسأله و مبناشناسی آن	۲۴۱
۱-۱) فایده‌ی مهارت حلّ مسأله	۲۴۱

- ۲۴۲ (۱-۲) لغزشگاه مهارت حلّ مسأله
- ۲۴۲ (۱-۳) مهارت حلّ مسأله و «مناظره» محوری
- ۲۴۳ (۱-۴) مهارت حلّ مسأله و پنداره‌ی «اصالت»
- ۲۴۳ (۱-۴-۱) کودک اندیشمند
- ۲۴۵ (۱-۴-۲) نوجوان اندیشمند
- ۲۵۰ (۱-۵) مبناشناسی مهارت حلّ مسأله (تربیت مسأله‌مدار، نه پاسخ‌مدار)
- ۲۵۲ (۲) نقد و بررسی مهارت حلّ مسأله
- ۲۵۲ (۲-۱) نقد و بررسی مبنا
- ۲۵۲ (۲-۱-۱) متوقف نبودن یادگیری بر مسأله محوری
- ۲۵۵ (۲-۱-۲) آفت استدلال محوری: تهدید ارزش‌های تعبّدی
- ۲۵۷ (۲-۱-۳) زاویه‌ی سوم: نه تذکر مستقیم، نه مسأله محوری
- ۲۵۹ (۲-۲) نقد روش حلّ مسأله
- ۲۵۹ (۲-۲-۱) اصالت مسأله محوری و بن‌بست در استدلالات تعبّدی
- ۲۶۰ (۲-۲-۲) مهارت حلّ مسأله: روش یا ارزش؟
- ۲۶۱ (۲-۲-۳) آفات دیگر در پی اصالت یافتن مهارت حلّ مسأله
- ۲۶۳ (۲-۲-۴) لزوم پرهیز از اصالت روش حلّ مسأله حتّی برای بزرگسالان
- ۲۶۳ (۲-۲-۵) شرایط بهره‌گیری از روش حلّ مسأله
- ۲۶۴ الف) ظرفیت عقلانی
- ۲۶۴ الف-۱) نکته‌ی اوّل: دست‌نیافتگی به رشد عقلی
- ۲۶۴ الف-۲) نکته‌ی دوم: عواقب غیرقابل درک برای متربّی
- ۲۶۷ الف-۳) نکته‌ی سوم: غلبه‌ی احساسات و رویکرد انکار
- ۲۷۱ ب) ظرفیت روحی (احساسی)
- ۲۷۳ ۲-۲-۶) جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
- ۲۷۶ ۳) «تربیت عقلانی» کدام تعریف؟ کدام روش؟
- ۲۷۶ ۳-۱) تعریف عقلانیت به برخورد ارزش‌یابانه
- ۲۷۷ ۳-۲) ارزیابی آگاهانه یا «احساسات‌محورانه»؟
- ۲۷۸ ۳-۳) برخی راهبردهای تربیت عقلانی



۳-۳-۱	ذکر، زهد و ادب: مایه‌ی باروری عقل	۲۷۹
۳-۳-۲	جنود عقل و جهل	۲۸۱
۳-۳-۳	مراء و تضعیف عقل	۲۸۱
فصل سوم: جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از «رابطه‌ی تربیت عقلانی و مهارت‌های زندگی» ...		
۳-۳-۱	لزوم حاکمیت «ارزش‌ها» بر «مهارت‌های زندگی»	۲۸۷
۳-۳-۲	فضای سرد و خاموش «مهارت‌های زندگی»، نسبت به ارزش‌ها	۲۸۸
۳-۳-۳	مهارت‌های زندگی: فرافرنگی یا مروج فرهنگی خاص؟	۲۹۰
۳-۱	تربیت عقلانی و نفی موضوعیت از ابزارها	۲۹۰
۳-۲	لزوم هم‌داستانی «عقلانیت و تقوای متربی» با «اعطای ابزارها»	۲۹۱
۳-۳	اعطای مهارت‌ها: بادر نظر گرفتن شرایط متربی	۲۹۳
فصل چهارم: بررسی رابطه‌ی تربیت عقلانی با بهداشت روانی		
۴-۱	بهداشت روانی و پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی	۲۹۵
۴-۱-۱	طرح مبنا	۲۹۵
۴-۱-۲	نقد و بررسی	۲۹۷
۴-۱-۲-۱	تفاوت معیار دو مکتب در «ضد ارزش‌ها»	۲۹۷
۴-۱-۲-۲	شرط لازم برای تربیت: نبود بیماری روانی	۲۹۸
۴-۱-۲-۳	سلامت روحی؛ لذت و بی‌دغدگی	۳۰۰
الف	طرح مبنا	۳۰۰
ب	نقد و بررسی	۳۰۲
ب-۱	رضا: هم در برابر مطلوب هم در برابر مکروه	۳۰۲
ب-۲	تفاوت اذن تکوینی و اذن تشریعی	۳۰۴
ب-۳	تفسیر نادرست از فرمایش حضرت زینب علیها السلام	۳۰۶
ب-۴	اضطراب و خوف مؤمن در امور اخروی	۳۰۷
ب-۵	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری	۳۰۸
۴-۱-۲-۴	طرح و حلّ یک اشکال	۳۰۹
۴-۱-۲-۵	تفاوت دو مکتب در ریشه‌یابی آسیب‌های اجتماعی	۳۱۳

۳۱۵	 (۲) بهداشت روانی و نگاه سکولار به تربیت
۳۲۱	 فهرست منابع
۳۲۱	 ● کتب
۳۲۵	 ● مجلات، جزوات و سایت ها



پیش‌نهاده

«تربیت» از مقولاتی است که هر کس در زندگی خود با آن سروکار دارد و هیچ‌کس در عمل نمی‌تواند با آن بی‌ارتباط باشد. چه انسان‌هایی که اصطلاحاً «مربی» نامیده می‌شوند یا آن‌ها که «متربی» هستند و یا کسانی که هیچ‌کدام از این عناوین بر آن‌ها صادق نیست، همگی به نحوی با «تربیت» و کار تربیتی درگیر می‌باشند. حداقل این است که هر کس - چه آگاهانه و چه ناآگاهانه - در امر تربیت خویش دخالت دارد، اطرافیانش هم خواه ناخواه در او اثر تربیتی می‌گذارند و خود او نیز در نزدیکانش تأثیر متقابل تربیتی دارد.

با وجود این طیف گسترده‌ی نیاز به تربیت، ابهامات و اختلافات زیادی در مبانی، اهداف و روش‌های تربیتی وجود دارد که اتخاذ یک موضع روشن و مستدل را برای اهل تحقیق دشوار می‌نماید. دامنه‌ی این اختلاف نظرات و دیدگاه‌ها شامل «مفهوم تربیت» هم می‌گردد و کسانی که بایکدیگر در یک کار تربیتی اشتراک دارند، گاهی تلقی‌های مختلف و بعضاً متضادی از آن دارند. این در حالی است که نوعاً افراد - حتی مربیان - به این اختلاف در «مفهوم» توجه ندارند و تصور می‌کنند که اختلافات صرفاً به روش‌های تربیتی مربوط می‌شود. اما حقیقت این است که اختلاف در روش‌های عملی تربیت بیشتر برخاسته از دیدگاه‌های مختلف در «تعریف» آن می‌باشد. اختلاف در تعریف هم از دیدگاه‌های مختلفی که در مبادی تربیت وجود دارد، نشأت می‌گیرد.



به این ترتیب یک طرح جامع تربیتی، از بحث درباره‌ی مبادی تربیت آغاز می‌شود که محور آن «انسان‌شناسی» است. «انسان» موضوع و محور تربیت است و هر تئوری تربیتی باید پیش از هر چیز، ترسیم روشن و دقیقی از شیوه‌ی شناخت او ارائه دهد. در گام بعد، اهداف تربیت انسان مطرح می‌شود که از آن به عنوان «اهداف» تربیت یاد می‌کنیم. به هر اندازه این اهداف در انسان تحقق یابند، می‌توان او را به همان میزان «تربیت شده» دانست. تعریف «تربیت» هم بر اساس غایات آن شکل می‌گیرد.

گام سوم در تربیت، بحث روش‌های آن است. روش‌ها، راهبردها و راه کارهایی هستند که مربی را در رسیدن به غایات تربیت یاری می‌رسانند.

مجموعه‌ی سه جلدی «تربیت عقلانی» شامل خلاصه و عصاره‌ی مباحث تربیتی در هر سه حوزه است.

جلد اول به بحث درباره‌ی برخی مبادی، تعریف تربیت بر اساس اهداف و پیامدهای این مبادی و اهداف، اختصاص یافته است.^۱

در جلد دوم به بیان اولین راهبرد اصلی تربیت عقلانی یعنی «صیانت» و پی‌آمدهای آن پرداخته‌ایم.

در جلد سوم ابتدا دومین راهبرد اصلی تربیت (فضاسازی) مطرح شده و سپس روش‌های تربیتی خاص در هر یک از مقاطع کودکی، نوجوانی و جوانی با الهام از رهنمودهای پیشوایان الهی مورد توجه قرار گرفته است. به این ترتیب برخی از مباحث «انسان‌شناسی» تنها به صورت گذرا فقط در مجلد اول مطرح شده و تفصیل آن

۱- بحث‌های جلد اول را می‌توان به عنوان مباحث زیربنایی تربیت تلقی کرد. خوانندگان عمیق و دقیق را به مطالعه‌ی این بحث‌های بنیادین دعوت می‌کنیم. معتقدیم آگاهی از این زیرساخت‌ها می‌تواند سایه گسترده‌تری آنها بر راهبردها و روش‌های تربیتی را نمایان تر کند. به جهت اهمیت این بحث، حجم قابل توجهی از مجموعه‌ی مباحث به مبانی اختصاص داده شده و البته ممکن است این حجم قابل توجه، برای برخی خوانندگان مطلوب نباشد. این دسته از مخاطبان گرامی را به مطالعه‌ی کتاب «تربیت علوی» دعوت می‌کنیم. در این کتاب گزیده‌ای از مباحث سه جلدی «تربیت عقلانی» به طور فشرده ذکر گردیده و در عناوین مختلف آن، شواهدی از سیره‌ی تربیتی مرحوم استاد علامه و مرحوم استاد روزبه، ارائه شده است.

را به مجال دیگری واگذار نموده‌ایم.^۱

لازم به تذکر است که همه‌ی این مباحث با شرح و بسط کامل، چند سالی است که در جمع عده‌ای از مربیان تربیتی برخی مدارس اسلامی مطرح گردیده و موشکافی‌های لازم در آن انجام شده است. اکنون خلاصه‌شده‌ی آن‌ها به همت خالصانه‌ی جناب آقای سعید مقدس و با قلم شیوا و بلیغ ایشان، در طی سه سال و در سه مجلد آماده‌ی انتشار گردیده است. توجه شود که ما در این مجموعه در پی تدوین یک کتاب دانشگاهی - به مفهوم متداول آن - نبوده‌ایم بلکه در این مباحث کوشیده‌ایم نظام تربیت بر اساس عقل و وحی را تبیین کنیم. به این ترتیب هدف‌گیری این کتاب به سوی نقطه‌ای فراتر از بحث‌های رایج در حوزه‌ی علوم تربیتی و روان‌شناسی است. البته از سبک و سیاق موجود در این‌گونه پژوهش‌ها ناآگاه نبوده‌ایم، اما همت بر آن بوده که چشم‌اندازی جدید به بحث تربیت داشته باشیم و ساختاری نو از این بحث را بر اساس تعالیم الهی ارائه دهیم.

ناگفته نماند که برای روشن‌تر شدن عمق بحث و دقت بیشتر در ظرایف آن، در مواردی به مقایسه‌ی آرای صحیح با نظرات نادرست پرداخته‌ایم. به همین جهت ناچار شده‌ایم دیدگاه‌های برخی از صاحب‌نظران در مسائل تربیتی را از زبان خودشان نقل و سپس نقد نماییم. این روش، سنت حسنه‌ای است که از عالمان و پیش‌کسوتان علم و فرهنگ دینی خود به ارث برده‌ایم و لازمه‌ی آن بی‌احترامی و ناسپاسی در حق برخی صاحب‌نظران نیست. از خوانندگان محترم نیز انتظار می‌رود که در این موارد با سعه‌ی صدر کامل، محتوای کلام را صرف نظر از گوینده‌ی آن، ملاک ارزیابی و قضاوت قرار دهند و حسن شهرت و سابقه‌ی برخی افراد را نشانه‌ی صحت کلامشان به شمار نیاورند.

سر رشته‌ی این مباحث برگرفته از آموزه‌های بنیان‌گذاران مؤسسه‌ی قویم علوی به‌ویژه اساتید ارجمند این حقیر، مرحوم علامه علی‌اصغر کرباسچیان و استاد رضا

۱ - این بحث بسیار ریشه‌ای و اساسی است و تأثیر عمیقی بر مباحث تربیتی دارد که امید داریم در آینده تدوین و ارائه گردد. ان شاء الله.



روز به رحمهما الله است.

از خداوند متعال خواستارم که ما را در پیمودن طریق الهی این دو بزرگوار توفیق
بخشد، همانند آنان زنده مان بدارد و از پرتوهای اخلاص و تقوایشان به قلب هامان
بتاباند.

کانون پژوهش قرآن و حدیث

دبیرستان علوی

سید محمد بنی هاشمی

آبان ۱۳۸۸



مقدمه‌ی جلد اوّل

این کتاب، اوّلین مجلد از دوره‌ی سه جلدی «تربیت عقلانی» است. این مجلد از سه بخش تشکیل شده است. در بخش نخست، برخی از مبادی تربیت، بیان شده است. در فصل اوّل این بخش به نقد یکی از تعاریف مشهور تربیت پرداخته‌ایم تا زمینه برای تبیین معنای صحیح آن آماده شود. چون تربیت صحیح را مبتنی بر عقل می‌دانیم، در فصل دوم معنای صحیح عقل را در مقایسه با برخی معانی نادرست آن مطرح ساخته‌ایم. فصل سوم نیز به بحث درباره‌ی نسبت عقلانیت با تعبد و حرّیت انسان اختصاص یافته است.

بخش دوم کتاب به بحث درباره‌ی «اهداف» تربیت مربوط می‌شود. در نخستین فصل آن، تعریف تربیت عقلانی بر اساس هدف و غایت آن به طور دقیق مطرح شده است. در فصل دوم، تابلویی از اهداف تربیت عقلانی، بر اساس آموزه‌های وحی (قرآن و عترت)، ارائه گردیده است.

بخش سوم به بیان پیامدهای این طرح تربیتی اختصاص دارد که درباره‌ی نسبت میان تربیت عقلانی با برخی از مهارت‌های زندگی است. این بحث بسیار مهم نوعاً ریشه‌یابی نمی‌شود و به همین جهت منشأ اشتباه‌های بسیاری می‌گردد. بعضی به غلط این مهارت‌ها را اهداف خُرد تربیت و بهداشت روانی - به اصطلاح متداول آن - را هدف غایی آن دانسته‌اند. در این بخش نشان داده‌ایم که این مهارت‌ها اگر به طور مطلق



و به عنوان هدف انگاشته شوند، با معیارها و ارزش‌های تربیت عقلانی در تضاد قرار می‌گیرند؛ اما اگر در کنار سایر روش‌ها، به عنوان ابزارها و روش‌هایی برای کارآمد شدن اهداف تربیت عقلانی برگرفته شوند، بسیار مطلوب و مقبول خواهند بود. این بخش در چهار فصل تنظیم شده: در نخستین فصل آن به بیان نسبت تربیت عقلانی با سه مهارت همدلی، ارتباط مؤثر و تصمیم‌گیری پرداخته‌ایم. در فصل دوم بحث نسبتاً مفصلی را در خصوص مهارت حل مسئله بیان کرده‌ایم. در این فصل روشن شده است که این مهارت اگر به عنوان راهبرد اصلی تربیت و تنها روش تربیتی در سنین مختلف برگرفته شود، منشأ بسیاری از آفات تربیتی خواهد شد؛ اما اگر به عنوان یک روش در کنار روش‌های دیگر لحاظ شود و به شرایط و محدودیت‌های آن توجه کامل گردد، هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ بلکه در تعمیق تربیت عقلانی بسیار راه‌گشا و مؤثر خواهد بود.

به این ترتیب، مهارت‌های مورد بحث، هیچ‌یک به طور مطلق مردود نیستند و تنها در صورتی که بر مبانی نادرست بنا شوند، نتایج نادرست به بار می‌آورند. ما در روش‌های تربیت عقلانی از همین مهارت‌ها که بر مبانی صحیح استوار شده‌اند، کمال استفاده را برده‌ایم؛ چنان‌که در جلد دوم و سوم همین مجموعه آمده است. در فصل پایانی بخش سوم نیز ابتدایک بحث انتقادی در خصوص «بهداشت روانی» به اصطلاح حقوق بشری آن مطرح شده است. در پی این بحث روشن شده که این معنا نمی‌تواند هدف و غایت تربیت باشد، بلکه اگر به عنوان هدف اخذ شود، با تربیت عقلانی در تعارض می‌افتد. سپس معنای صحیحی از بهداشت روانی مورد بحث اجمالی قرار گرفته است که می‌تواند مقدمه‌ای برای رسیدن به هدف غایی تربیت باشد. مباحث فصل اول تا سوم را در فصل چهارم این بخش، جمع‌بندی کرده‌ایم.



بخش اول

مسابقه



<https://entezarschool.ir>



@entezar_school

فصل ۱

تربیت چه چیز نیست؟

مقدمه

الف) تربیت فرزندان صالح مهم‌ترین دغدغه‌ی والدین و معلمان است. در عین حال این فعالیت ارزشمند امروزه با چالش‌های جدی مواجه شده است. عملکرد نسل‌های متوالی به طور محسوسی بایکدیگر تفاوت کرده است. این حکایت از تأثیر عوامل منفی بیرونی بر فرایند تربیت دارد که پروسه‌ی آن را با مشکل جدی مواجه ساخته است. به عنوان نمونه می‌توان به تفاوت نسل‌های متوالی بانوان در تقیّد به حجاب توجه کرد. مکرّر دیده می‌شود که مادر و دختری در کنار یکدیگر راه می‌روند؛ مادر چادر به سر دارد و به سختی روگرفته است ولی دختر جوان او با مانتو و روسری می‌گردد. این تفاوت میان فرزندان، که از نسل‌های مختلف هستند، نیز دیده می‌شود. خواهر بزرگ‌تر ابراز می‌دارد که نسبت به حجاب خواهر کوچک‌ترش ناراضی است. از او می‌شنویم: «با آن که تفاوت سنی ما زیاد نیست، اما ارزش‌ها و تقیّد‌های ما تفاوت بسیار دارد. وقتی ما جوان بودیم این قدر والدین با ما باز و راحت برخورد نمی‌کردند و اجازه نمی‌دادند که از حجابمان چیزی کم بگذاریم. ما از والدین خود از این بابت ممنون ایم؛ اما در عین حال نگران خواهر کوچک‌تر خود هستیم.»

این نمونه، مشتی از خروار است و سؤالات مهمی را برای اهل دقت ایجاد می‌کند:

آیا شرایط چنان دگرگون شده که دیگر نمی‌توان انتظار تقیدهای پیشین را از نسل فعلی داشت؟ آیا نظام ارزشی والدین از فرزندى تا فرزند دیگر تغییر کرده است؟ آیا تقیدهای خود والدین و مربیان، تغییر جدی پیدا کرده است؟ آیا واقعاً می‌توان از آسیب‌های تربیتی عصر حاضر، پیش‌گیری کرد؟ آیا در اوضاع کنونی، تربیت فرزندان مؤمن و صالح امکان‌پذیر هست؟ چگونه؟

پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم عمیق شدن در مبانی و راهبردهای اصلی تربیت است.

ب) در میان مبانی تربیت، توجه به «تعریف تربیت» نقش بنیادین ایفا می‌کند. راهبردها و سازوکارهایی که در مکاتب مختلف تربیتی ارائه می‌شود بسته به تعریفی است که هریک از «تربیت» دارند.

با دو تعریف متفاوت از تربیت، ممکن است روش‌های مختلف و بعضاً متضادی توصیه شود. بر این اساس گام اول در نظریه پردازی تربیتی این است که درباره‌ی تعریف تربیت سخن بگوییم. پیش از آن که به تعریف برگزیده‌ی خود پردازیم، نظری به یکی از تعاریف مشهور تربیت می‌افکنیم. توجه به این نظریات و بررسی آن‌ها نهایتاً به ما نشان می‌دهد که «تربیت چه چیز نیست؟». در پی این نقادی، ارزش تعریف برگزیده مشخص‌تر می‌شود (جز به ضد، ضد را همی نتوان شناخت). با این مقدمه، یکی از مشهورترین تعاریف تربیت را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱) تعریف مشهور تربیت

۱ - ۱) لزوم پرورش «همه»ی استعدادها

در یکی از تعاریف‌های مشهور تربیت گفته می‌شود: تربیت عبارت است از «شکوفه کردن و به فعلیت رساندن استعدادهای ذاتی موجودات».^۱ نخستین و بارزترین

۱ - تربیت طبیعی / ۵۸. به تعبیر یکی از نظریه‌پردازان معاصر: «پرورش (education) به جریان یا فرایندی منظم و مستمر گفته می‌شود که هدف آن، هدایت رشد جسمی و روانی، یا به‌طور کلی هدایت رشد همه‌جانبه‌ی



نکته‌ای که در این تعریف به چشم می‌خورد آن است که در تعریف مزبور، هیچ‌یک از قوا و استعدادهای انسانی از لزوم پرورش دادن، مستثنی نمی‌شود. گفته می‌شود: «تربیت جریانی است که در قالب شکوفایی تمام استعدادهای نهفته‌ی انسانی شکل می‌گیرد.»^۱ به تعبیر رساتر تأکید می‌شود که همه‌ی قوای انسانی، باید پرورش داده شوند.

۲ - ۱) معین بودن آینده‌ی انسان از کودکی

برخی از تئوری پردازان، براساس این تعریف مشهور تربیت، ادعا کرده‌اند که از ابتدای تولّد معلوم است انسان نهایتاً به چه نقطه‌ای دست پیدا می‌کند. کافی است متربی را به حال طبیعی خود رها نماییم تا به فعلیّت رسیدن محتوم او را مشاهده کنیم. ادعا این است که همه‌ی آن‌چه در انسان به فعلیّت می‌رسد از کودکی در او تعبیه شده است. پس اگر متربی را در مسیر رشد طبیعی‌اش به حال خود بگذاریم، همه‌ی قوا و استعدادهای او ضرورتاً بروز می‌کنند. نقشه‌ای که در وجود آدمی نهاده شده به نتیجه می‌رسد و برنامه‌ی از پیش نوشته شده اجرا می‌گردد.^۲

دو پیش فرض مهم در این تحلیل به چشم می‌خورد: اوّل انسان دارای قوا و استعدادهای مختلفی است که «اگر این قوا بروز نمایند و به مرحله‌ی بروز و ظهور خود نرسند، آن موجود به هویت و تمامیت خود دست نمی‌یابد.»^۳ ثانیاً همه‌ی آن‌چه انسان در آینده باید به آن دست یابد از همان کودکی در او معین و منقوش است. برای فهم مطلب، مثالی به این صورت مطرح می‌شود: یک بذر گندم را در نظر بگیرید. در ذات این بذر، قابلیت «گندم شدن» نهفته است. این «همه و تنها» هدفی است که بذر باید به آن برسد. این استعداد اگر درست پرورده شود، در نهایت

۱- شخصیت پرورش‌یابندگان در جهت کسب و درک معارف بشری و هنجارهای مورد پذیرش جامعه و نیز کمک به شکوفایی استعدادهای آنان است. (یادگیری، فرایند ایجاد تغییر نسبتاً پایدار در رفتار یا توان رفتاری / ۳۰)

۱- همان / ۷۰.

۲- رجوع کنید به تربیت طبیعی / ۶۷.

۳- تربیت طبیعی / ۵۸.

بذر به یک خوشه‌ی طلایی گندم تبدیل خواهد شد و این نشان پرورش صحیح آن است. انسان نیز این‌گونه است. آن‌چه باید بشود از همان ابتدا در وجودش معین و منقوش است. نقشه‌ی «به فعلیت رسیدن استعدادهای انسانی» از پیش تهیّه شده و اگر شرایط مهیّا باشد، انسان با رشد طبیعی خود به نقطه‌ی تمامیتش دست می‌یابد.

۲) نقد و بررسی

در بررسی این تعریف مشهور تربیت و نظریه‌ی منبعث از آن، نخست طّی دو عنوان^۱ این نظریه را به نقد می‌کشیم و سپس به بررسی اصل تعریف خواهیم پرداخت:

۱ - ۲) تک‌قابلیتی نبودن انسان

نکته‌ی نخست این‌که: انسان، مانند گیاه موجودی تک‌قابلیتی نیست. برخی استعدادهای انسان متضاد یا حتّی متناقض با برخی دیگرند. گندم فقط استعداد گندم شدن دارد (اگر هم این استعداد را نداشته باشد، رشدش متوقّف و نابود می‌شود). هیچ‌گاه استعداد گلایی یا سیب شدن، در گندم نیست. اما انسانی که استعداد صالح شدن دارد همان انسان می‌تواند طالح شود. انسانی که مستعدّ سعید شدن است هموقّوّه‌ی شقی شدن را داراست. انسانی که ظرفیت راست‌کرداری را دارد همان انسان «می‌تواند» سیه کار شود. پس استعدادهای انسان همسو و هماهنگ هم نیستند. گرایشات مختلفی در انسان نهفته که هریک او را به سویی می‌کشند.

انسان تربیت شده، کسی است که از این راه پُرپیچ و خم به سلامت عبور کند؛ گرایشات منفی را مهجور بگذارد و گرایشات مثبتش به فعلیت برسد؛ خوبی‌های وی شکوفا شود و بدی‌هایش مجال بروز نیابد. مجموعه‌ای از استعدادها، برابر انسان قرار دارند که پرورش همه‌ی آن‌ها نه ممکن و نه قابل تجویز است. انسان مانند دانه‌ی گندم نیست که تنها یک مسیر رشد برایش متصوّر است. گونه‌های مختلفی از استعدادها می‌توانند غایات بعضاً متعارضی را رقم بزنند.

۱ - (۲-۱) و (۲-۲).

۲ - ۲) معین نبودن آینده‌ی انسان از کودکی (با علم بشری)

دیگر آن‌که: باید توجه کرد انسان موجودی بسیار پیچیده است و تشبیه او به دانه‌ی گندم لازمه‌ی غفلت از این حقیقت می‌باشد. به فرض که بپذیریم «هر نقطه‌ای که دانه‌ی گندم قرار است به آن دست یابد از ابتدا و به طور بالقوه در آن نهاده شده است» اما انسان چنین نیست. بسته به این‌که انسان در چه محیط تربیتی قرار گیرد و چه نوع روش‌های تربیتی در موردش اعمال شود، استعدادهای متفاوتی در وی بروز می‌کند و به فعلیت می‌رسد.

قبول داریم که استعدادها و زمینه‌های مختلفی در انسان هست؛ اما این‌که کدام یک از این قوا به فعلیت برسند و کدام یک مسکوت و را کد بمانند، از ابتدای امر معین نشده است.^۱

ممکن است برخی قوای انسان تحت الشعاع قوای دیگر قرار گیرند؛ برخی بروز و ظهور پیدا کنند و برخی دیگر در بوت‌هی «قوه‌بودن» باقی بمانند. برای دریافت بهتر مطلب به مثال زیر دقت فرمایید:

کودکی در مدرسه‌ای خاص تحت تربیت ویژه‌ای قرار می‌گیرد و زمینه‌های خاصی در او رشد می‌کند. علایق، اشتیاق‌ها و نیازهای او نیز متناسب با همین زمینه‌ها شکل می‌گیرند. فرضاً مدرسه‌ای، کلاس موسیقی برگزار می‌کند. برای دانش‌آموز این مدرسه استعداد «نوازندگی» بروز و ظهور می‌یابد. چنین دانش‌آموزی در اوقات زندگی خود علاقه و نیاز به نواختن و گوش سپردن به موسیقی احساس می‌کند. به علاوه اشتیاق دارد که دست به سازهای مختلف ببرد و در برابر دیگران به نواختن آن‌ها اقدام کند.

سپس محیط تربیتی وی تغییر می‌کند. در مدرسه‌ای وارد می‌شود که رویکردهای مذهبی و گرایش به تقیّدات دینی در آن حاکم است. مجذوب این فضا می‌شود، با درایت مربیان درمی‌یابد که نوازندگی امری مطلوب و مجاز نیست و باید آن را رها

۱ - البته منظور این نیست که خداوند هم با علم نامحدود خود سرنوشت انسان‌ها را نمی‌داند. نیز درباره‌ی تقدیرات الهی بحث نمی‌کنیم؛ هرچند که آن‌ها هم قابلیت بداء دارند (تغییر پذیرند). بحث فعلی ناظر به علم بشری و دانش تجربی می‌باشد.

کرد. در چنین فضایی کم‌کم استعداد نوازندگی در او تحت الشعاع استعدادهای مثبتی قرار می‌گیرد که در محیط قبلی اجازه‌ی رشد و نمو پیدا نکرده بود. این باعث می‌شود که کودک در فضای جدید به کلی از رویکرد قبلی فاصله بگیرد. در چنین موقعیتی با تغییر فضای رشد استعدادها؛ نیازها، علایق و رغبت‌های کاملاً متفاوتی در او شکل می‌گیرند.

در مثال فوق، نوازندگی یک آینده‌ی قطعی برای کودک به حساب نمی‌آید. به تعبیر دیگر چنین نیست که چون استعدادی خاص (هم‌چون استعداد نوازندگی) در کودک هست، باید ضرورتاً همان فعلیت پیدا کند. خیر، استعدادهای مختلفی در انسان وجود دارد که در شرایط متفاوت، برخی بر برخی دیگر غالب می‌شوند و در نهایت همه‌ی قوای متضاد او به فعلیت نمی‌رسند. پس نمی‌توان ادعا کرد که همه‌ی آن‌چه در انسان به فعلیت می‌رسد، از کودکی در او تعبیه شده است.

طبق مبنای مذکور، استعدادهای انسان به سمت معینی حرکت می‌کند؛ یعنی نقشه‌ی حرکت دارد و خودش راه صحیح را می‌رود.

البته برخی استعدادها، خنثی هستند؛ یعنی استعدادهایی در او هست که می‌توانند در جهت مثبت یا منفی به کار گرفته شوند و به اصطلاح، لا بشرط هستند. مثلاً، انسان استعداد محبت و رزیدن دارد. اگر این محبت به خدا و اولیای او تعلق گیرد، مثبت است؛ اما اگر این محبت به صورت عشق حرام جلوه کند، باعث آلایش به گناه شده است.

در مورد این استعدادهای خنثی هم باید توجه داشت که طرح و نقشه‌ی جهت‌گیری آن‌ها در نهاد انسان قرار داده نشده است. این ارزش‌ها هستند که از بیرون باید به این استعدادها جهت بدهند.

به این گزارش واقعی توجه کنید:^۱

۱- این‌گونه گزارش‌های واقعی، صرفاً به عنوان مؤید تجربی این بحث‌های نظری ارائه می‌شوند و نشان می‌دهند که بحث‌های طرح شده، صرفاً انتزاعی و فکری نیستند. البته کار آماری و تحقیق میدانی درباره‌ی تأثیرهای تجربی این مباحث، مجال مستقل و تحقیقی جداگانه می‌طلبد.

دانش‌آموز اول راهنمایی، استعداد برقراری ارتباط اجتماعی و توانایی جذب همسالان خود را دارد. او با این استعداد هم‌کلاس‌های خود را رهبری می‌کند تا زیر بار حرف معلم خود نروند و ارزش‌های دینی و اخلاقی را به استهزاء بگیرند. او به راحتی می‌تواند با برقراری ارتباط عاطفی، جایگاه ارزش‌ها و ضد ارزش‌های همسالان خود را تغییر دهد. آیا می‌توان گفت: جهت به‌کارگیری استعداد او از کودکی معلوم بوده است؟

به دلالت عقل و وحی استعدادهای خنثی را باید در جهت مثبت و ارزشی به کار گرفت. به تعبیر دیگر، استعدادهای انسان باید به عنوان وسیله‌ای در راستای نهادینه‌سازی ارزش‌ها به کار گرفته شود. البته مربی هوشیار، کنترل استعدادهای متربّی‌اش را در دست دارد و نمی‌گذارد آن‌ها از حدّیک وسیله و ابزار خارج شوند و موضوعیت پیدا کنند. به طور مثال، متربّی‌ای را در نظر بگیرید که صدای خوبی دارد و می‌تواند با پرورش آن، قاری قرآن شود. اگر کنترل این استعداد از دست مربّی بیرون برود، ممکن است متربّی به سوی خوانندگی غنایی کشیده شود و نفس خوانندگی برای وی لذّت‌بخش و سودآور می‌گردد؛ هر چند در مسیر خلاف ارزش‌ها باشد.

به این ترتیب، ارزش‌های عقلانی و و حیانی هم در جهت‌دهی استعدادهای خنثی تأثیرگذارند و هم مسیر شکوفایی، آن‌ها را دائماً کنترل می‌کنند تا انحرافی از ارزش‌ها پیش نیاید.

۳ - ۲) تربیت: پرورش همه‌ی استعدادهای؟

۱ - ۳ - ۲) ارزشمندنبودن پرورش مطلق استعدادهای

در این تعریف مشهور تربیت، پرورش مطلق استعدادهای مورد توصیه قرار می‌گیرد و میان استعدادهای انسان خط کشی نمی‌شود.^۱ استعدادهای خوب و بد تقسیم

۱ - این نگرش از دیدگاه نظریه‌پردازان غربی نیز مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. به عنوان مثال: ایزارایل شفلر معتقد است که: «این همان اسطوره‌ی استعدادهای ارزشمند هم‌سان است.» در حالی که به نظر او «صرف تشخیص وجود این استعدادهای مجوّز تلاش برای فعلیّت بخشیدن به آنها نیست... در کاربرد عملی متعارف زبان استعداد، تمام این

نمی‌گردند. گویی هر استعداد انسان چون «انسانی» است «ارزشمند» است و باید پرورده شود. طبق این تعریف، همه‌ی استعدادها باید پرورش یابند و همین «پرورش استعداد»، خود یک ارزش خواهد بود. این در حالی است که استعدادهای انسان، قابل تقسیم به «فضایل و رذایل» و «خوب و بد» هستند. براین اساس، استعدادهای نیکو «باید» پرورش پیدا کنند و استعدادهای بد «نباید» پرورده شوند.

به‌طور مثال حرص، طمع، تکبر، جاه‌طلبی، حسد و... استعدادهایی هستند که هر انسانی به تناسب، بهره‌ای از آنها دارد. اگر تعریف ما از تربیت، «رشد دادن همه‌ی استعدادهای انسان» باشد، لازمه‌اش آن است که بگوییم: «باید زمینه‌های پستی چون طمع و خودبرتربینی را نیز پرورش داد.» این در حالی است که عقل چنین ویژگی‌هایی را بد می‌شمرد و به را کدگذار دن و حتی مقابله با آنها حکم می‌کند.

به عنوان مثالی دیگر فرض کنید در فردی استعداد قوی برای بازی با آلات قمار یا نواختن موسیقی غنایی وجود دارد. اگر قرار باشد پرورش این استعدادها به معنای «تربیت کردن» باشد، باید در امر تربیت، پای‌بندی به احکام دینی را کنار بگذاریم. شارع مقدس اجازه‌ی یک‌بارار تکاب چنین گناهانی را هم به انسان نمی‌دهد، چه رسد به این که اجازه دهد فرد در این زمینه‌ها به مهارت و شکوفایی دست یابد! با این وجود، روشن است که نمی‌توان پروراندن چنین استعدادهایی را تجویز کرد.

براین اساس، نمی‌توان از «بودن» یک استعداد در انسان نتیجه گرفت که «باید» شکوفا شود. انسانی بودن یک استعداد، آن را ارزشمند نمی‌کند. چه بسیار استعدادهایی

۲۴ جنبه‌های منفی تصفیه می‌شوند. به این نکته توجه نمی‌شود که هدف مرئی نه فقط تقویت استعدادهای افزایش انواع مختلف آن و تسریع در فعلیت بخشیدن به آنها، بلکه تخریب استعدادهای کاهش آنها و مسدود کردن راه فعلیت یافتن آنها هم هست. این تفسیر از استعداد، مورد حمایت سنت فلسفی کلاسیک است که استعداد به این معنا، ابتدائاً در قالب آن رشد کرد.» (در باب استعدادهای آدمی / ۱۸ و ۱۹) فلسفه‌ی ارسطو، فلسفه‌ی شاخص سنت فلسفی کلاسیک است. بر این اساس، هر فعلیتی نسبت به قوه‌ی خود نوعی کمال به حساب می‌آید و معیارهای ارزشی در آن لحاظ نمی‌شود. بنابراین هر رویکردی که تبدیل قوا و استعدادها به فعلیت را هدف گیرد، ستودنی است. برخی فلاسفه‌ی مسلمان معاصر در فضای چنین فلسفه‌ای اندیشه کرده‌اند، لذا در بحث‌های تربیتی خود «به فعلیت رساندن استعدادها» را به عنوان تعریف تربیت پذیرفته‌اند.

که انسانی هستند اما ضد ارزش‌اند. منشأ تشخیص ارزش از ضد ارزش فقط عقل و شرع هستند. عقل و شرع تأکید دارند که «ویژگی‌های بد» نباید پرورش یابند، بلکه باید متروک گردند. استعداد‌های بد باید کور شوند نه این‌که بارور گردند. پس منشأ ارزش‌گذاری درباره‌ی استعداد‌های انسان، امری خارج از اوست. به این ترتیب، «پرورش هر استعدادی» ارزش نیست، بلکه «پرورش استعداد‌های نیکو»، ارزشمند است. اگر مربی به استعداد‌های منفی مربی بال و پر دهد، در واقع به او خیانت کرده است؛ نه این‌که او را تربیت کرده باشد.

۲-۳-۲) طرح و پاسخ یک اشکال

به دنبال بیان ایراد فوق، ممکن است گفته شود: «تربیت انسان، بروز دادن استعداد‌های ذاتی اوست و منظور از «استعداد‌های ذاتی» انسان، گرایش‌های صحیح، مقدس و خوب‌اند؛ نه گرایش‌های انحرافی و خلاف فطرت. به تعبیر دیگر، مراد ما استعداد‌های «انسانی» انسان هستند نه استعداد‌های «حیوانی» او. گرایش‌های منفی انسان عموماً گرایش‌هایی هستند که به بُعد غریزی و حیوانی وی مربوط‌اند. به این ترتیب، آنچه «انسانی» است خوب است و باید پرورش پیدا کند. ما هم نمی‌گوییم که همه‌ی گرایش‌ها و استعداد‌های انسان یک اعتبار و یک حکم دارند. ما هم میان گرایش‌های خوب و بد تفاوت قائل می‌شویم و همه‌ی آن‌ها را به یک چشم نمی‌نگریم. روشن است که هر انسانی قضاوت یکسان نسبت به این دو گونه گرایش ندارد و میان استعداد‌های مثبت و منفی تفکیک می‌کند.»

در پاسخ این گفتار، به ۳ نکته توجه می‌دهیم:

اولاً اگر مقصود طرفداران تعریف مذکور، پروراندن «همه‌ی» استعداد‌های انسان نیست، باید در متن تعریف میان این دو گونه گرایش، تفکیک کنند. به بیان دیگر، هر کس اولین بار با این تعریف روبه‌رو شود، باید دریابد که «پرورش چه نوع استعداد‌هایی»، تربیت نامیده می‌شود. غفلت نسبت به این قید یا بیان مبهم آن، صحیح نیست. اگر قرار است واقعاً تعریفی برای «تربیت» ارائه دهیم، نباید شامل «ضد

تربیت «هم بشود. اصطلاحاً تعریف باید «مانع اغیار» باشد. ثانیاً این تفکیک باید دارای معیاری متن باشد. ملاک «صحیح و سقیم» یا «مقدس و نامقدس» نباید امری نسبی و سلیقه‌ای باشد. یکی از ملاک‌های گفته شده، «انسانی» بودن گرایش‌های خوب در برابر «حیوانی» بودن گرایش‌های بد است. این ملاک، کارساز نیست؛ زیرا نمی‌توان گفت همه‌ی استعداد‌های «منفی» انسان همان استعداد‌های حیوانی او هستند. بسیاری استعداد‌های منفی در انسان وجود دارد که حیوان به کلی از آن‌ها بی‌بهره است. مثلاً انسان این استعداد را دارد که به خود ببالد، خود را بالاتر از دیگران ببیند و به عجب و تکبر دچار شود اما چنین استعدادی را در حیوان سراغ نداریم. یا مثلاً انسان قوه‌ی «حسد ورزی» دارد و گاه حاضر است که خودش از امتیازی محروم شود تا این که دیگری هم از آن محروم گردد. اما نمی‌توان گفت حیوان هم قوه‌ی حسد دارد. بنابراین، قوای منفی انسان، مساوی قوای حیوانی او نیستند.

ثالثاً ملاک دیگری که گاه برای تفکیک استعداد‌های انسان ارائه می‌گردد «فطرت» می‌باشد. بر این اساس گفته می‌شود:

گرایش‌های منفی انسان حاصل انحراف او از فطرت است. تربیت صحیح، تربیتی است که بر محور فطرت پیش برود. روشن است که استعداد‌های خلاف فطرت انسان از لزوم پرورش مستثنی هستند. در پاسخ می‌گوییم: در این دفاع، منظور از فطرت به طور دقیق مشخص نیست. فطرت یک اصطلاح قرآنی است. قرآن کریم می‌فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۱

پس روی خود را به سوی دین حق‌گرا استوار دار؛ همان فطرت خدا که مردم را بر اساس آن آفریده است. آفرینش خدا دگرگونی نمی‌پذیرد. دین استوار، آن است؛ اما بیشتر مردم نمی‌دانند.



براساس این آیه و تفسیر اهل بیت علیهم السلام^۱ منظور از فطرت، «خداشناس بودن انسان، پیش از آمدن او به دنیا است». خلقت انسان به گونه‌ای است که وقتی به دنیا می‌آید، با خداوند بیگانه نیست؛ معرفت پروردگار، پیش‌تر در نهاد او ثابت شده^۲ و استقرار یافته است. انسان به روشنگری عقل درمی‌یابد که باید این معرفت را پذیرا شود می‌یابد که باید در برابر خدایی که می‌شناسد سر تسلیم فرود آورد و اوامر و نواهی وی را پذیرا شود. این است که به سراغ نبی و امام می‌رود تا دستورات الهی را از آن‌ها فراگیرد.

با این بیان، «فطرت» به خودی خود، روشنگر همه‌ی خوبی‌ها و بدی‌ها نیست، بلکه «عقل» و سپس «شرع» هستند، که بر اساس فطرت، در این وادی به عنوان ملاک‌های ارزش‌گذاری مطرح‌اند. مقتضای حکم عقل، انقیاد برابر فطرت توحیدی (معرفت خداوند) است و تسلیم شدن به این فطرت، انسان را دین‌مدار می‌کند. از این پس، عقل و شرع برای انسان خداشناس، خطّ مشی بندگی خدا را روشن می‌سازند. پس فطرت پایه‌گذار انقیاد نسبت به ملاک‌های اصیل «ارزش و ضدّ ارزش» است. به این ترتیب، «خوب» آن چیزی است که عقل پسند و پذیرفته‌ی شرع باشد و «بد» هم آن چیزی است که عقل و شرع مردودش بشمارند. پس بهتر است محور و معیار «مثبت و منفی» و «خوب و بد» را «عقل» و در رتبه‌ی بعد «شرع» معرفی کنیم. این در صورتی است که فطرت را مطابق آن‌چه در قرآن و احادیث آمده، معنا کنیم.

اما گاه برخی از اندیشمندان، فطرت را - فارغ از اصطلاح قرآنی آن - به این صورت معرفی می‌کنند:

۱ - امام صادق علیه السلام فرمایش‌های راه‌گشایی در تبیین این آیه فرموده‌اند. به عنوان نمونه، ایشان پس از قرائت آیه‌ی فوق می‌فرمایند: «التَّوْحِيدُ: [منظور از فطرت‌الله که مردم براساس آن خلق شده‌اند، خلقت براساس] توحید است». در بیان نورانی دیگری فرموده‌اند: «فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ: [خداوند] همه‌ی مردم را براساس توحید آفریده است». در فرمایش دیگری، راوی از ایشان می‌پرسد: آن فطرت چیست؟ حضرت پاسخ می‌فرماید: «هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ: آن [فطرت]، اسلام است. خداوند مردمان را براساس توحید آفرید؛ هنگامی که خلقت آن‌ها را ابتدا کرد.» (مراجعة کنید به الکافی/ ۱۲/۲)

۲ - چنان‌که درباره‌ی معرفت‌الله، فرموده‌اند: «فُتِّبَتْ الْمَغْرُفَةُ: پس معرفت [خدا پیش از به دنیا آمدن، در قلب انسان‌ها] ثبات و استقرار یافت.» (تفسیر قمی/ ۱/ ۳۴۸)

اگر ما برای انسان یک سلسله ویژگی‌هایی را قائل باشیم، مفهوم فطرت را می‌دهد. فطرت انسان یعنی ویژگی‌هایی در اصل خلقت و آفرینش انسان. سپس برای انسان فطریاتی قائل می‌شوند. نیز اصالت انسان و انسانیت واقعی را در گرو قبول آن‌ها می‌دانند. این گرایش‌ها تحت عنوان گرایش‌های «مقدس» ستایش می‌شود و به عنوان نمونه‌ی آن‌ها از مواردی چون «حقیقت‌جویی»، «گرایش به زیبایی»، «گرایش به خلاقیت»، «عشق و پرستش» و... نام برده می‌شود.

در بررسی این دیدگاه باید توجه داشت که قراردادی یک اصطلاح و وضع تعریف خاص برای آن، اشکالی ندارد. اما نکته‌ی مهم این است که در این صورت نمی‌توان از تقدس عنوان دینی «فطرت» برای تقدیس این اصطلاح جدید بهره جست.

سؤال اساسی ما از طرفداران این نظریه، آن است که: «گرایش‌های به اصطلاح فطری انسان» با چه ملاکی «مقدس» هستند؟ آیا صرف «انسانی» بودن آن‌ها برای ممدوح بودنشان کفایت می‌کند؟ همان‌طور که گفته شد واضح است که «انسانی بودن»، مساوی «خوب بودن» یک گرایش نیست. چه بسا گرایش‌های انسانی که جنبه‌ی منفی دارند. پس برای جدا کردن گرایش‌های منفی و مثبت در انسان، نیاز به معیار دیگری داریم تا با استناد به آن، خوب و بدشان را تشخیص دهیم. صرف بودن یک گرایش طبیعی در انسان، خوبی آن را تضمین نمی‌کند. حتی در مثال‌هایی از قبیل «گرایش به زیبایی» یا «عشق» هم باید با معیار دیگری قضاوت کنیم که گرایش به کدام زیبایی، خوب و به کدام یک، بد است. آن معیار، در درجه‌ی اول عقل و سپس شرع مقدس می‌باشد. با ترازوی عقل و شرع می‌توان سنجید که گرایش به برخی از زیبایی‌ها مطلوب و به برخی دیگر نامطلوب است. هم چنین بعضی عشق‌ها با همین معیار سنجش، تأیید و بعضی دیگر طرد و رد می‌شوند. تا پیش از محک زدن گرایش‌های انسانی با ملاک عقل و شرع، نمی‌توان به خوب یا بد بودن هیچ یک از آن‌ها فتوا داد.

نتیجه این‌که: فطرت به معنای قراردادی آن (نه آن‌چه در قرآن و حدیث آمده است) به خودی خود نمی‌تواند معیاری برای تفکیک استعدادهای خوب و بد از یکدیگر باشد.

۳-۲) دلالت وحی به لزوم پرهیز از پرورش «استعدادهای منفی»

مسأله‌ی مثبت نبودن همه‌ی استعدادهای انسانی، امری وجدانی است. یعنی هرکس با مراجعه به عقل خود و با قضاوتی عاقلانه، تصدیق می‌کند که همه‌ی قوای او ارزشمند نیستند. پس اتفاقاً «تربیت» این است که این دسته از استعدادهای او پروراند نشوند.

باگذری بر رهنمودهای و حیانی، درمی‌یابیم که در آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز بر این حقیقت تأکید فراوان رفته است: انسان دارای صفات پست و زشتی است که باید مهار شوند و اگر به آنها پرداخته شود، انسان را به هلاکت و بدبختی می‌کشانند.

در عناوین بعد، برخی از این رهنمودها را از نظر می‌گذرانیم:

الف) مزین و محبوب بودن دنیا و شهوات، در نظر انسان

یکی از ویژگی‌های قابل توجه انسان این است که امور پست دنیوی و شهوات زودگذر، در نظر او پُر زرق و برق جلوه می‌کنند. کالای بی‌ارزش دنیا برای او جذاب و فریبنده است. هنر انسان این است که با پیروی از عقل و وحی، اسیر این جذابیت‌ها نشود و به اجر و ثواب اخروی بیندیشد.

قرآن کریم می‌فرماید:

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَآئِ.^۱

برای مردم دوست داشتن شهوات اعم از [دوست داشتن] زنان، پسران و مال زیاد- از طلا و نقره و اسبان نشان‌دار و چارپایان و محصولات کشاورزی- آراسته شده. این‌ها کالای زندگی [پست] دنیاست و خداست که بازگشت نیک، نزد اوست.

۱- آل عمران / ۱۴.

دوستی شهوات، در چشم انسان زینت داده شده است. او به خودی خود، به لذت جنسی، پول و امکانات مالی، تمول و قدرت طلبی، متمایل است و آن‌ها را دوست می‌دارد. اما در عین حال باید بداند که این‌ها اموری زودگذرند. دیر جمع می‌شوند و در ازای فراهم آمدن، عمر انسان را تلف می‌کنند. مدت زودگذری انسان از آن‌ها بهره می‌برد و زود از آن‌ها جدا می‌شود.^۱ مانند ابر - به سرعت اما آرام آرام - می‌گذرند و محو می‌شوند. مانند سراب، خوش‌منظر و فریبنده اما پوچ و نابودشدنی هستند.^۲

وقتی انسان به این واقعیت‌ها آگاه شد و پای بند آن‌ها گشت، دیگر دنیا برایش هدف نمی‌شود بلکه به بازگشت نیکو به سوی پروردگار، می‌اندیشد. نکته‌ی اساسی در آیه‌ی فوق این است که انسان به خودی خود، متمایل به این شهوات هاست. به تعبیر دیگر استعداد غوطه‌ور شدن در لذت‌ها، «شهوت پرستی» و «دنیا محوری» در او هست؛ اما در عین حال موظف است که از بال و پر دادن به این قوای خود پرهیز کند. پیامبر اکرم ﷺ در وصیت خود به جناب عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌فرماید:

ای ابن مسعود! هرکس مشتاق بهشت باشد در [انجام] نیکی‌ها شتاب می‌کند و هرکس از آتش بترسد، شهوات را ترک می‌گوید و هرکس انتظار مرگ را کشد [و فرارسیدن آن را در هر لحظه، احتمال جدی بدهد] از لذت‌ها دوری می‌جوید... ای ابن مسعود! [این است] فرمایش خدای متعال که: ﴿رُئِنَ لِلنَّاسِ...﴾^۳

در قسمتی دیگر از وصایای شریف خود می‌فرمایند:

ای ابن مسعود! از دنیا و لذت‌ها و شهوات و زیورهای آن برحذر باش و از حرام‌خواری و طلا و نقره و مرکب‌ها و زنان و پسران و مال زیاد - از طلا و

۱ - چنان‌که امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَ مَتَاعُ الدُّنْيَا بَطِيءُ الْإِجْتِمَاعِ قَلِيلُ الْإِنْتِفَاعِ سَرِيعُ الْإِنْقِطَاعِ»، «زندگی دنیا جز کالایی غیرماندنی نیست و متاع دنیا آهسته‌آهسته فراهم می‌آید. کام‌یابی از آن مختصر است و به سرعت از دست می‌رود.» (مجموعه‌ی وزام / ۲ / ۱۰۱)

۲ - چنان‌که امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّمَا الدُّنْيَا مَتَاعٌ أَيَّامٌ قَلَانٌ ثُمَّ تَزُولُ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ وَ تُقْشَعُ كَمَا يُقْشَعُ السَّحَابُ»، «دنیا تنها کالای زودگذر روزهایی اندک است. سپس همان‌گونه که سراب از بین می‌رود نابود می‌شود و همان‌گونه که ابر می‌گذرد، محو می‌شود.» (غررالحکم، ح ۲۳۲۸)
۳ - بحار الأنوار / ۷۷ / ۹۴، به نقل از مکارم الأخلاق.

نقره و... - و چارپایان و کشته‌ها، دوری کن که این‌ها کالای زندگی پست
دنیاست و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.^۱

«ترک شهوات» و «برحذر بودن از دنیا»، بدین معناست که انسان اولاً در پرداختن
به شهوات و استفاده از دنیا، به حدّ حلال اکتفا کند. ثانیاً در محدوده‌ی حلال، از
شهوت محوری و دنیاپرستی دور بماند و آن‌ها را به چشم هدف نبیند بلکه از آن‌ها
به عنوان وسیله‌ی کسب سعادت اخروی بهره ببرد.

عمل به این توصیه‌های مهم، قطعاً با پرورش دادن محبت به دنیا و شکوفا کردن
شهوات ناسازگار است. لذا هر چه انسان بتواند این استعداد‌های خود را به ضعف ببرد
ارزشمندتر و تربیت یافته‌تر است. هر چه این استعداد در انسان تضعیف شود راه او به
بهشت هموارتر و فاصله‌اش از جهنّم دورتر خواهد بود.

نکته‌ی مهم این‌که: در آیه و روایت مذکور، هم بر جذاب بودن امور دنیوی برای
انسان‌ها تأکید شده و هم لزوم پرهیز از آن‌ها یادآوری گشته است. پس با وجود این‌که
چنین تمایلی هست، باید از آن پرهیز کرد.

ب) حرص، بی‌صبری و بخل: قوای منفی انسانی

ویژگی بالقوه‌ی دیگر انسان، «حریص» بودن است. «حرص» به عنوان یک «قوه‌ی
بد» در نهاد انسان قرار دارد. اگر آدمی به خود رها شود، «حریص» بار می‌آید؛ مگر
آن‌که با عمل صالح به کنترل این استعداد خود بپردازد و مهارش کند.^۲

۱- همان/ ۱۰۳.

۲- روشن است که چهارده معصوم علیهم‌السلام از این حکم کلی مستثنا هستند. آن بزرگواران از هرگونه آرایش و زشتی و
خصلت بد، مبّرّا هستند و خداوند آنان را از کوچک‌ترین زشتی‌ها مصون داشته است. به عنوان مثال در زیارت حضرت
امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌خوانیم:

«وَقَدْ أَعْلَى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْأُمَّةِ دَرَجَتَكُمْ وَ رَفَعَ مَنَازِلَكُمْ وَأَبَانَ فَضْلَكُمْ وَ شَرَّفَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ فَأَذْهَبَ عَنْكُمْ
الرُّجْسَ وَ طَهَّرَكُمْ تَطْهِيراً. قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً إِلَّا
الْمُضِلِّينَ» فَاسْتَشْنَى اللَّهُ تَعَالَى نَبِيَّهَ الْمُصْطَفَى وَ أَنْتَ يَا سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ جَمِيعِ الْخُلُقِ.» (زیارت امیرمؤمنان در روز
غدیر، بحارالأنوار / ۱۰۰/ ۳۶۶، به نقل از شیخ مفید از امام عسکری علیه‌السلام)

قرآن کریم در توصیف انسان می‌فرماید:

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ...^۱

انسان، حریص آفریده شده است. وقتی که شرّی به او می‌رسد بی‌تابی می‌کند و وقتی خیری به او می‌رسد [آن را از دیگران و صرف کردن در کار خیر] باز می‌دارد. [همه چنین‌اند] مگر نمازگزاران که بر نمازشان مداومت دارند...

در آیات بعدی، صفات دیگری نیز برای کسانی که از این قاعده‌ی کلی مستثنی هستند برشمرده شده؛ از جمله این‌که: در اموالشان حقّی مشخص برای سائل و محروم قرار می‌دهند، قیامت را تصدیق می‌کنند، از عذاب الهی ترسان‌اند و شهوت خود را کنترل می‌نمایند.

بر اساس آیه‌ی شریفه، تأکید داریم که: «انسان» اساساً به گونه‌ای آفریده شده که در سراسیمگی قرار دارد. باید تلاش کند تا از سقوط در هلاکت حرص، در امان بماند. اگر آدمی به خود واگذار شود، «اهل حرص» می‌شود. هنگامی که به سختی برمی‌خورد «بی‌صبری» می‌کند و وقتی به خیری دست یابد «بخل» به خرج می‌دهد. اما هوشیاران با انجام اعمال صالح و تهذیب نفس، تلاش می‌کنند که خویش را از این خصلت‌ها دور سازند.

مهم این است که این استعدادها در درون هر انسان غیر معصومی، پایه‌گذاری شده است. به میزانی که افراد به آن‌ها بپردازند و تقویتشان کنند، ریشه می‌یابند. از دیگر سو، اگر به آن‌ها مهار بزنند و تضعیفشان کنند، از آثار سوء آن‌ها در امان می‌مانند. حال می‌پرسیم: «مگر این استعدادها در نهاد انسان‌ها تحقق ندارد؟ پس آیا تربیت

۱ «و خداوند متعال درجه‌ی شما [اهل بیت] را بر [همه‌ی] اُمت برتری داد و منزلت شما را بالا برد و فضل شما را نمایان ساخت و شما را بر عالمیان شرافت داد. پس آلودگی را از شما برد و پاکتان کرد؛ پاک‌کردنی و خداوند جلّ و عزّ فرمود: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ...﴾ پس خداوند متعال، پیامبرش مصطفی و توای آقای جانشینان! - را از همه‌ی خلق، مستثنی کرد.»



او به این است که بخیل و حریص و بی طاقّت باشد؟» اگر جواب منفی است، پس نمی توان پرورش همه ی استعدادها را به عنوان تربیت، جایز دانست.

ج) گناه گرایی و تمایل به بیهودگی و حواس پرتی

نفس اماره، منبع منفی قدرتمندی در باطن انسان است. نفس، همواره و به طور فعّال انسان را به زشتی ها امر می کند و او را به سمت هلاکت سوق می دهد. امام زین العابدین علیه السلام در «مناجات الشاکین» این گونه از نفس به خداوند متعال شکایت می کنند:

معبود من! به سویی تو شکایت می کنم از نفسی که بسیار به بدی فرمان می دهد، به خطا [و گناه] دست می یازد و به نافرمانی های تو حریص است و خود را در معرض خشم تو قرار می هد. مرا به مسیرهای هلاکت می کشاند و نزد تو خوارترین هلاک شده، می گرداند. مرض هایش فراوان است. آرزویش [پوچ و] دراز است. اگر شری به آن برسد، بی تابی می کند و اگر خیری او را دریابد، [از بخشیدن به دیگران] امتناع می ورزد. به سویی بازی و سرگرمی بیهوده، بسیار تمایل دارد. از غفلت و حواس پرتی پُر است. مرا با شتاب به سویی گناه می راند و در توبه کردن، دائماً وعده ی آینده را به من می دهد.^۱

در این دعای پُر حکمت، ویژگی های منفی متعدّدی برای نفس بر شمرده شده است که دو مورد از آن ها را در عنوان پیشین بررسی کردیم. نفس اماره، قصد هلاکت انسان را دارد. او را به سویی غفلت و بیهودگی سوق می دهد. گناه را برای انسان موجّه جلوه می دهد و سعی می کند توبه را به تأخیر اندازد. در یک کلام، بیماری های نفس بسیار است.

با این وجود، به نظر می رسد استعدادهای منفی انسان کم نیست. تربیت انسان به این است که این دردهای نفس دوا شوند. باید با «بیهودگی» و «لهو گرایی» نفس، مبارزه کرد. باید با او امر نفس به نافرمانی خداوند، مخالفت نمود. کسانی که اهل تهذیب نفس

۱- بحار الانوار / ۹۴ / ۱۴۳.



و تربیت خود هستند با پا گذاشتن روی این تمایلات به خود ساختگی می‌رسند. به نفس خود دائماً «نه» می‌گویند و تمایلات آن را ارضا نمی‌کنند. نه تنها به شکوفایی آن یاری نمی‌رسانند بلکه سعیشان این است که با این گونه خواسته‌های نفس مبارزه کنند. همین امر سبب سعادت ایشان و نجاتشان از مهلکه‌ها می‌گردد. اینان می‌دانند که اگر «نفس پروری» کنند، آتشی را شعله‌ورتر کرده‌اند که خود آن‌ها را زودتر می‌سوزاند. می‌دانند هر چه این آتش برافروخته‌تر شود، آنان را به شقاوت نزدیک‌تر می‌کند. پس به جای «پرورش» به «پرهیز» می‌اندیشند و به جای «شکوفایی»، «تضعیف، مقابله و مبارزه» را در پیش می‌گیرند.

این استعدادها بسیار برای انسان خطرناک‌اند و اجتناب از آن‌ها شرط عقل است. کسانی که در مکتب تربیتی اهل بیت (علیهم‌السلام) بار آمده‌اند تربیت خود را به این می‌دانند که این قوایشان تا حد امکان به بروز و ظهور نرسد.^۱

د) سرشت شرور انسان

با این تفصیل می‌توان گفت که این امور شر، در سرشت هر انسان عادی نهفته است. اگر انسان بتواند این قوا را مهار کند، مخفی می‌شوند و کم‌رنگ می‌گردند و گرنه بروز

۱- وجود این قوای منفی در انسان به روشنی حکایت از ضعف او دارد. این امر، مشکل بودن امتحان انسان را نمایان تر می‌کند. جالب است که این اقرار به ضعف در عرصه‌ی امتحان، به زیبایی در ادعیه مشاهده می‌شود. به‌طور مثال عرضه می‌داریم:

«يَا غَفَّارَ الذُّنُوبِ... إِنَّ كُنْتُ أَزْدَتْ أَنْ تَبْلُوَنِي فَقَدْ عَرَفْتُ ضَعْفِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي إِذْ قُلْتُ: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا...»»

«ای بخشاینده‌ی گناهان!... اگر خواستی مرا بیازمایی، پس ضعف من و کمی چاره‌ی مرا دانسته‌ای که فرموده‌ای:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ...»»

پس از بر شمردن صفات بد دیگری که در قرآن کریم برای انسان نقل شده، عرض می‌کنیم:

«صَدَقَتْ وَ بَرَزَتْ يَا سَيِّدِي فَهَذِهِ صِفَاتِي الَّتِي أَعْرِفُهَا مِنْ نَفْسِي.» (بحار الانوار ۹۵/۴۴۱)

«آقای من! راست گفتمی و نیکو کردی. پس این ویژگی‌هایی است که من از خود می‌شناسم.»

شناخت این صفات، انسان را به ضعفش آگاه می‌کند. همین امر باعث می‌شود حساسیت امتحان خود را بهتر دریابد و آویختگی و مذلت خود را در برابر خدا، بیش‌تر وجدان کند. فراموش نکنیم که دریافتن این ضعف‌ها و روی آوردن به بندگی و خاکساری برابر خدا، غایت یک تربیت دین‌مدار است.

می یابند. امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید:

الشَّرُّ كَامِنٌ فِي طَبِيعَةِ كُلِّ أَحَدٍ فَإِنْ غَلَبَهُ صَاحِبُهُ بَطَنَ وَإِنْ لَمْ يَغْلِبْهُ ظَهَرَ^۱

شر، در سرشت هر کسی پنهان است. اگر صاحبش بر آن غلبه کند، پنهان می شود وگرنه بروز می یابد.

براساس این فرمایش، «شر» در انسان هست و نیازی به ایجاد کردن ندارد. البته اگر انسان عاقل بتواند بر آن غلبه کند، پنهان می شود؛ نه آن که از میان برود. یعنی مانند آتش زیر خاکستر فرو می خوابد. البته پروراندن آن، قصد و نیت نمی خواهد و همین که انسان نتواند بر آن غلبه کند، آن را پرورده است. به تعبیر دیگر، همین که بر شر غلبه نکند، باعث می شود آتش آن سر بردارد و شعله ور شود.

غلبه بر شرور به این است که انسان به آن ها تن ندهد. دین داری و عقل مداری اقتضا می کند که انسان - هر چند به دشواری - خود را مقید به نیکی ها کند و از بدی ها فاصله بجوید. مؤمن با تمسک به وحی و در پرتو روشنگری عقل می تواند بر این کشش ها غالب شود. اگر این غلبه صورت بگیرد، شرور درونی او به محاق می روند و مخفی می شوند. اما اگر برعکس، انسان مغلوب این کشش ها شود، شرّش ظاهر می گردد.

کمال انسان این است که هر چه می تواند به «نهفتگی» و «پنهانی» این قوا یاری رساند. ظهور این صفات، نشانه ی این است که عقل انسان تضعیف شده و جاذبه های کاذب توانسته عقل او را به اسارت درآورد. در این صورت، انسان «انگیزه» و «اراده» ی لازم برای رهایی از زشتی هایش را از دست می دهد و شرّ او بروز می کند.

بروز این شرور حاصل کوتاهی کردن در غلبه بر خواهش های نفسانی است. چنین فردی به مقابله با استعداد های منفی خود نپرداخته و در سرکوب کردن آن ها تلاش و مجاهدت ننموده است. همین ایستایی، موجب رشد قابلیت های ناصواب وی شده است. این رویکرد باعث محجوب شدن عقل او گشته؛ بدی های وی را نمایان ساخته است. پس این قوای منفی را باید سرکوب کرد. میدان دادن به آن ها حاصلی جز نابودی

۱ - غرالحکم، ح ۱۸۹۵.

خود انسان در بر ندارد.

امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید:

نفس را بر بی ادبی سرشته اند؛ در حالی که بنده به همراهی با ادب نیک، امر شده است. و نفس بنا بر طبیعت خود، در میدان مخالفت [با حسن ادب] حرکت می کند (یا می دود)؛ در حالی که بنده در بازگرداندن آن از خواسته های بد می کوشد. پس هرگاه عنان آن را رها کند، در تباهی آن شریک است. و هرکس نفس خود را در [رسیدن به] هوای نفسش یاری رساند، با نفس خود در قتل آن شراکت کرده است.^۱

سرشت و طبیعت نفس بر بی ادبی است. اگر نفس انسان به حال خود رها شود، به سمت مخالفت با آداب نیکو حرکت می کند. انسان عاقل و دیندار در می یابد که باید عنان نفس را بکشد و مهارش کند. در غیر این صورت خود را با دست خود هلاک و بدبخت کرده است.

نکته ی اساسی این که: استعداد های شرّ انسان بر استعداد های نیکوی او غلبه دارند. پایه و اساس او را بدی ها و بی ادبی ها تشکیل می دهند. انسان مختار، عقلاً موظف است که با این اساس نامیمون مبارزه کند. امتحان او نیز به این است که باید در عین تمایل درونی به شرّ و زشتی، گام در راه نیک و صلاح بگذارد. در نتیجه می توان گفت: به فعلیت رساندن این دسته استعداد ها، به معنای شراکت در هلاکت خود است. بر وز این قوا به معنای شرور شدن انسان است و شرور گشتن، عاقبتی جز عذاب الهی در پی ندارد. راه مهار این استعداد ها حرکت در جهت خلاف آن ها است. البته این حرکت نیاز به کوشش دارد و عرق ریختن می خواهد. اگر تربیت بخواند تابع «طبیعت و سرشت» انسان باشد، این نتیجه ای جز «بی ادبی» را در پی نخواهد داشت. تربیت باید پیر و عقل و وحی باشد تا بتواند به «سرشت زشت» آدمی لگام بزند.^۲

۱- مستدرک الوسائل / ۱۱ / ۱۳۷.

۲- توجه شود که این امر منافاتی با «فطرت توحیدی» انسان ندارد. فطرت توحیدی به این معناست که انسان از ابتدای خلقتش، خداشناس خلق می شود. هر انسانی که به دنیا می آید پیش تر، خداوند را به معرفتی خود او، شناخته است.



ه) لزوم واداشتن نفس به فضایل

مجدداً تأکید می‌ورزیم که اگر کسی بخواهد اهل فضیلت شود، زحمت دارد. اگر انسان به حال خود رها شود و تحت کنترل ارزش‌ها نباشد، ره به انحطاط می‌برد. نفس انسان به خودی خود، نسبت به خوبی‌ها و فضیلت‌ها اکراه دارد و باید آن را به نیکی‌ها وادار کرد. به این دو روایت حکمت‌آمیز از امیر مؤمنان و رسول خدا ﷺ بنگرید:

أَكْرِهَ نَفْسَكَ عَلَى الْفَضَائِلِ فَإِنَّ الرِّذَائِلَ أَنْتَ مَطْبُوعٌ عَلَيْهَا.^۱

نفس خود را [برخلاف میلش] به فضیلت‌ها وادار؛ چرا که تو [به‌خودی خود] بر پستی‌ها سرشته‌ای [و به آن‌ها تمایل داری].

تَكَلَّفُوا فِعْلَ الْخَيْرِ وَ جَاهِدُوا نَفُوسَكُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ الشَّرَّ مَطْبُوعٌ عَلَيْهِ الْإِنْسَانُ.^۲

خود را به زحمت به انجام کار نیکو وادارید و بر [انجام] آن با نفس‌های خود به جهاد بپردازید که انسان بر شر سرشته شده است.

نهاد مؤمن، عرصه‌ی یک پیکار است. سرشت ضرور آدمی او را به سمت بروز دادن زشتی‌ها می‌کشاند. اما عقل او حکم می‌کند که باید به مجاهده با نفس خود بپردازد. سعادت بشر به این است که در این جنگ پیروز شود، آن وقت می‌تواند علی‌رغم تمایل نفس آن را به انجام خوبی‌ها وادار کند. دو تعبیر «تکلف» و «اکراه» - که در دو روایت فوق به کار رفته‌اند - نشان‌دهنده‌ی موضع نفس در قبال این حرکت‌اند. باید نفس را به

۱ در کنار این فطرت، البته خصوصیات و ساختارهای دیگری نیز در او نهاده شده که در رأس آن عقل است. عقل، سراسر خیر است چون انسان را به بندگی و خضوع در برابر خدای فطری‌اش دعوت می‌کند. ولی البته شهوات نیز در باطن و نهاد آدمی هستند که او را به عمل برخلاف مقتضای فطرتش دعوت می‌نمایند. در بحث تربیت، مهم این است که «تربیت براساس عقل و فطرت» با «پرورش همه‌ی استعدادهای انسانی» خلط نشود. «تربیت براساس عقل و فطرت» به این است که انسان به دلالت عقل و وحی تسلیم ارزش‌ها باشد. نتیجه‌ی این انقیاد آن است که استعدادهای منفی خود را پرورش نمی‌دهد. بنابراین، «تربیت فطری» به معنای تفکیک میان ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها و نهادینه ساختن ارزش‌های عقلانی - وحیانی، در دو حوزه‌ی باور و رفتار است.

۱ - غرالحکم، ح ۷۳۱۴.

۲ - مجموعه‌ی وزام/۲/۱۱۹.



اجبار و کشان‌کشان به سمت خوبی‌ها سوق داد. فاصله‌ی نهاد آدمی با خیر و شریکسان نیست و اگر در عمل به خود و انهاده شود، سر از زشتی‌ها درخواهد آورد. پس باید با سختی و اکراه، خود را به خوبی‌ها ملزم کرد. اما رهسپار وادی شر شدن تکلفی نمی‌خواهد، بلکه مطبوع نفس نیز هست. صالح شدن، تلاش می‌خواهد نه طالح بودن. مهذب شدن تکاپو لازم دارد نه آلوده بودن. بر این اساس، استعدادهای انسانی نیازمند نقادی هستند. طبع انسان به سمت پرورش قوای منفی تمایل دارد. باید برخلاف این تمایل نفس، آن را به وادی خیر و صلاح کشید.

البته می‌شود انسان به رتبه‌ای برسد که از شرور و زشتی‌ها بدش بیاید و هیچ تمایلی به آن‌ها نداشته باشد. اما در مورد انسان‌های عادی این امر پس از طی مراحل دشوار تهذیب نفس اتفاق می‌افتد. وقتی اختیار نفس به دست عقل افتاد، آنگاه شر و زشتی‌اش پنهان و بی‌رسم می‌شود. هرچه انسان بیشتر عمل عاقلانه و دین‌مدارانه کند، این تضعیف بیشتر صورت می‌گیرد تا جایی که ممکن است از بدی‌ها واقعاً بدش بیاید و هیچ جذابیتهایی در آن‌ها نبیند. مثلاً در احوال مرحوم حاج مقدس^۱ نقل شده که ایشان می‌فرمودند: «من واقعاً از گناه بدم می‌آید.» توجه شود که این بزرگوار با مجاهده و زحمت به این نقطه دست یافته بود. این تنفر و بی‌میلی نسبت به گناهان «حاصل» تربیت یافتگی است نه «نقطه‌ی آغاز» آن!

به هر روی، بی‌توجهی به این خصلت انسان در امر تربیت، می‌تواند زیان‌های جبران‌ناپذیری را در پی داشته باشد. پس باید ردپای این توجه، در بنیادی‌ترین بحث تربیتی (تعریف تربیت) مشاهده شود. اگر تعریف تربیت، «پرورش مطلق استعدادهای انسانی» باشد، بدان معناست که همه‌ی خصلت‌های انسان - بدون لحاظ نیکی و بدی آن‌ها - باید شکوفا شوند. این رویکرد یک فاجعه‌ی تربیتی را به بار خواهد آورد.

۱ - مرحوم حاج هادی مقدس تهرانی، عالم بزرگوار و متقی که تقریباً معاصر زمان ما زیسته‌اند و در میان متدینان شهر تهران، زبان زد زهد و تقوا بوده‌اند.

(و) رهاکردن نفس به حال خود: ضرر زدن به او

این فرمایش امام صادق علیه السلام مهم ترین راهبرد تربیت الهی را ترسیم می کند:

لَا تَدْعُ النَّفْسَ وَهَوَاهَا فَإِنَّ هَوَاهَا فِي رَدَاهَا وَ تَرْكُ النَّفْسِ وَ مَا تَهْوِي
أُذَاهَا وَ كَفُّ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوِي دَوَاهَا.^۱

نفس را با آن چه دوست دارد رها مکن که تمایل آن در هلاکت آن است. و رهاکردن نفس با آن چه خواهان آن است [باعث] آزار و [ضرر دیدن] آن است. و بازداشتن نفس از آن چه میل دارد دوی آن می باشد.

درد نفس، تمایل شدید آن به زشتی ها و تباهی هاست. تمایل نفس به این است که خود را به هلاکت بکشانند. باید این درد را دوا کرد و این جز با بازداشتن و پرهیز دادن نفس ممکن نیست. در مقام مثال، نفس مانند کودکی است که به سرماخوردگی شدید مبتلا شده اما در عین حال تمایل شدید به غذاهای سرخ شده و بستنی و... دارد. اگر والدین، دلخواه کودک را در اختیارش بگذارند، به تصدیق هر عاقلی به او خیانت کرده اند. خدمت به کودک این است که او را پرهیز دهند و تمایلات او را برنیاورند تا بهبود یابد. نفس نیز چنین است، دردش تمایل به شر و معصیت است. اگر انسان این تمایل او را برآورد، در رسیدن به هلاکت به آن یاری رسانده است. راه چاره این است که انسان عاقل میان نفس و تمایلاتش حائل شود و نگذارد اختیار نفس به دست شهوات افتد. اگر نفس به حال خود رها شود، این خود انسان است که ضرر می کند؛ چون با اجابت خواهش های سوء و بی پایان نفس، خود را جهنمی خواهد کرد.

این باز تأکیدی بر جهت گیری منفی نفس است. به جای بازگذاشتن راه نفس باید راه آن را سد کرد؛ تا جایی که می شود باید این شرور را به ضعف کشاند. نفس این استعداد را دارد که به ازدهایی غیر قابل کنترل تبدیل شود. پس با هیچ مجوزی نمی توان پروردن و شکوفا کردن آن را مساوی تربیتش دانست. بار آوردن نفس در نظام ارزشی، به کف نفس است و گرنه انسان بی آن که بداند، به معنای واقعی کلمه «خودکشی» کرده است.

۱- الکافی / ۲ / ۳۳۶.

حاصل این کفّ نفس البتّه سعادت ابدی و دست یابی به بهشت برین است. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

بهشت، دری دارد که به آن "درِ مجاهدان" گفته می‌شود. از آن وارد [بهشت] می‌شوند و ملائک به آن‌ها خوش آمد می‌گویند و اهل محشر به سبب اکرام خداوند، به آنان می‌نگرند و بزرگ‌ترین جهاد، جهاد [با] نفس است. چرا که آن به بدی بسیار امر می‌کند، به شر رغبت دارد، به شهوات بسیار متمایل است، نسبت به خوبی‌ها با سنگینی [و کسالت] مواجه می‌شود، آرزوهای زیاد است، هراس‌ها [ی عذاب الهی] را فراموش می‌کند، دوستدار ریاست و طالب آسایش است. خداوند متعال می‌فرماید: إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي.^۱

تمایل شدید به شهوات و کسالت نفس در برابر خوبی‌ها، تأکید مکرری بر نهاد شرارت بار آن است. باید با این کشش درونی جدال و جهاد کرد و این بزرگ‌ترین جهاد است. گذشتن از خواسته‌های نفس و عمل برخلاف طبع راحت طلب آن، زحمت زیادی را از انسان طلب می‌کند. البتّه در این راه باید از خداوند متعال و اولیای او مدد خواست. انسان به خودی خود و بی مدد حق، ناتوان از غلبه بر نفس است.

۴ - ۲) مساوی نبودن تربیت با پروراندن و رشد دادن

مجموعه‌ی این شواهد و حیانی به وضوح ما را به این نتیجه می‌رساند که باید میان قوای نفس تفکیک قائل شد. نمی‌توان سایه‌ی «پرورش» را بر همه‌ی استعدادهای انسانی گسترد. پس «تربیت»، «پروراندن» نیست بلکه «ارزشمدار کردن» است. تربیت این است که انسان در خدمت ارزش‌ها درآید نه آن‌که ارزش‌ها محکوم تمایلات او شوند. اگر تربیت را مساوی «پرورش دادن» بگیریم، دیگر معنای ندارد که جایی «پرورش ندادن» را مصداق تربیت بدانیم. این در حالی است که تربیت یافتگی انسان به این است که قوای منفی‌اش پرورش نیابند و شکوفا نشوند. پس لزومی ندارد معنای

۱ - ارشادالقلوب / ۱ / ۹۸. آیه‌ی شریفه: یوسف / ۵۳.



لغوی تربیت را ملاک تعریف خود از آن قرار دهیم.
 ریشه‌ی لغوی تربیت، «ر ب و» می‌باشد که به معنای «رشد دادن» و «زیاد کردن» است. «رَبَوَة» به معنای زمین مرتفع (تپه) نیز از همین ریشه است. «ربا» که به معنای زیادی بر اصل مال است هم ریشه‌ی آن می‌باشد.^۱ بنابراین، می‌توان گفت: «تربیت» در لغت عرب غالباً به معنای رشد دادن، تغذیه کردن و بار آوردن جسم متربّی می‌باشد و جنبه‌ی معنوی- که در لغت فارسی از آن اراده می‌شود- را به همراه ندارد. با این اوصاف نمی‌توان تعریف تربیت را از معنای لغوی آن استخراج کرد. با توجّه به محذوراتی که ذکر شد بهتر است برای تربیت، فارغ از معنای لغوی آن، تعریفی اصطلاحی وضع کنیم و پیرامون آن سخن بگوییم.

۵- ۲) جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجّه به مطالب پیش گفته می‌توان نتیجه گرفت:
 ۱- لازم است با معیار عقل و وحی استعدادهای انسان با دقت ارزیابی شود و خوب و بد آن از هم جدا گردد.

۱- کتاب العین / ۸ / ۲۸۳ - لسان العرب / ۱۴ / ۳۰۴.

در قرآن کریم نیز مشتقات «ر ب و» مانند «رَبَوَة»، «ربا»، «ربی»، «أربی» و... در همین سیاق معنایی به کار رفته است. برای نمونه به این دو آیه‌ی کریمه توجّه کنید:

﴿قَالَ: أَلَمْ نَرْبِكْ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ؟﴾ (شعراء / ۱۸)

﴿گفت: آیا در حالی که نوزادی بودی تو را در میانمان بزرگ نکردیم و در [خانه‌ی] ما سال‌هایی از عمرت را نگذراندی؟﴾

﴿وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ: رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا.﴾ (اسراء / ۲۴)

﴿و برای آن دو بال خاکساری را بگستر و بگو: پروردگارم! آن دو را رحمت فرما؛ همان‌گونه که مرا- در حالی که کودک بودم- پروراندند.﴾

منظور از «نَرْبِكْ» در آیه‌ی نخست، بار آوردن طفل و به اصطلاح بزرگ کردن اوست. در آیه‌ی دوم نیز از خداوند می‌خواهیم که پدر و مادر ما را ببخشاید همان‌گونه که آنان در کودکی و طفولیت ما را رشد داده‌اند.

در ادعیه نیز این «تربیت» به خداوند نسبت داده شده است. به این عبارات توجّه کنید:

﴿فَتَعَالَيْتَ رَبَّنَا بِأَرْحَمِ الرَّاحِمِينَ... أَثْمَمْتَ عَلَيَّ بِالْإِنْعَامِ وَ رَبَّيْتَنِي مُتَرَايِدًا فِي كُلِّ عَامٍ.﴾ (بحار الانوار / ۹۷ / ۳۱۴)

﴿كُنْتُ يَا مَوْلَايَ عَنْ خَلْقِي غَنِيًّا وَ رَبَّيْتَنِي طِفْلًا صَغِيرًا.﴾ (بحار الانوار / ۹۸ / ۳۹۵)

در این عبارات نیز تربیت به همان معنای لغوی رشد دادن و بزرگ کردن به کار رفته است.

۲- عاقل درمی یابد و تصدیق می کند که نباید به «استعدادهای بد» میدان داد. باید آن ها را کور و را کد نمود و مهجورشان گذاشت. اگر این استعدادها پرورانه شوند، انسان را نابود و هلاک خواهند کرد.

۳- استعدادهای نیکو را باید پرورش داد. البته در روند پرورش این استعدادها نیز سایه ی ارزش های عقلانی - و حیانی همواره گسترده است. ممکن است پرورش استعدادی برای زن نیکو شمرده شود اما برای مرد بد شمرده شود (مانند ترس)^۱. از سوی دیگر ممکن است پرورش برخی استعدادها مشروط به رسیدن فرد به سن خاصی باشد. نمی توان گفت هر استعداد خوبی در هر زمانی قابل پرورش دادن است. ممکن است پرورش یک استعداد خوب در زمان نامناسب، نتیجه ای ناگوار را به همراه داشته باشد.

به عنوان مثال می توان از «روحیه ی استقلال در تصمیم گیری» یاد کرد. اگر این روحیه در زمان کودکی پرورش پیدا کند، ممکن است کودک را به سراشی سقوط بکشاند. این بدان خاطر است که کودک در زمان کودکی، توانایی تشخیص بسیاری از نفع و ضررهای خود را ندارد. ممکن است از روی ناپختگی تصمیمی بگیرد که عواقب سوء آن را در نظر نگرفته و تدبیر نکرده است. از سوی دیگر با پرورش این روحیه، ممکن است او به جایی برسد که به هیچ وجه زیر بار مصلحت سنجی های عقلانود. مثلاً ممکن است در برابر تصمیم عاقلانه ی والدین یا مربیان عاقل و دل سوز خود موضع بگیرد و بخواهد امر دلخواه خود را به کرسی بنشاند. پس پروراندن این ویژگی در کودکی که هنوز به سن بلوغ عقلی و رشد کافی نرسیده، به خیر و صلاح او نیست^۲.

۱- امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند:

«خيارُ خصال النساءِ شِراءُ خصال الرجال.»: «ویژگی های نیکوی زنان ویژگی های بد مردان است.» و در بیان یکی از آن ها فرمودند: «الْجُبْنُ: ترس.» (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۴) ترس در زنان موجب می شود که از شر نامحرمان محفوظ بمانند و حیا و عفت خویش را بهتر حفظ نمایند.

۲- به این نمونه ی واقعی توجه کنید: مدیر یک مؤسسه ی راهنمایی می گفت: پسر ۵ ساله ای دارم که پیش تر در انجام امور گوناگون با من خیلی همراه بود و هیچ تنشی ایجاد نمی کرد؛ تا این که بعد از مشارکت در یک دوره ی آموزشی

اما همین روحیه وقتی در سن رشد عقلانی پرورده می شود، متربی را فردی بار می آورد که روی پای خود می ایستد و مستقل از نظر دیگران، با وفاداری به ارزش های عقلانی - و حیانی، تصمیم گیری می کند. چنین کسی چشم به دهان دیگران نمی دوزد و تلاش می کند که معیارهای صحیح خود را حفظ کند، ولو دیگران آن را تخطئه کنند.

به هر روی عوامل تأثیرگذار متعددی را باید در نظر داشت تا روی به پرورش استعدادها - ولو استعدادهای نیکو - بیاوریم. محور و ملاک این امر، مهر تأیید ارزش هاست. هر استعدادی به شرطی و در شرایطی پرورده می شود که بروز و ظهور آن به تهدید شدن ارزش ها و شکسته شدن حریم آن ها نینجامد.

۴- تربیت، تابع نظام ارزشی خارج از طبع و نفس انسان است. ویژگی مهم این نظام ارزشی، حاکم بودن آن است. حریم ارزش ها به هیچ قیمتی نباید هتک شود. انسان عقلاً موظف است که در این چارچوب قدم بردارد؛ هر چند عمل به ارزش ها مخالف تمایلاتش باشند. پس این ارزش ها هستند که بر انسان حاکم اند نه آن که انسان حاکم بر ارزش ها باشد. اگر تربیت از این چارچوب خارج شود، تربیت نخواهد بود. نتیجه ی خروج از حکومت ارزش ها، بروز صفات رذیله ی انسانی و رفتارهای خلاف شرع است که خود نشانه ی بارز بی تربیتی و بد تربیتی است.

از سوی دیگر، اگر انسان به حکم عقل خود، تابع نظام ارزشی باشد، به لوازم بندگی

۸ روان شناسی کودک، به او آموختیم که چگونه در امور گوناگون استدلال کند. به عبارتی، استعداد استدلال گرایی او را شکوفا کردم. هم اکنون برای هر مسأله ای دلایل گوناگونی می آورد ولی چون معیارهای صحیحی در دست ندارد، ما و خودش را دچار مشکل و کشمکش کرده است.

به عنوان مثال، در روزهای گرم مرداد ماه لباس زمستانی پوشید و کلاه و شال گردن استفاده کرد. در پاسخ به این سؤال که: «آیا فکر می کنی این لباس مناسب باشد؟» گفت: «بله چون با این لباس، همه به من توجه می کنند.» چون این استعداد را خود پرورش داده بودم به او چیزی نگفتم و با خجالت او را با لباس نامناسب بیرون بردم. او که این بار گرما را تجربه کرده بود، دفعه ی بعد اصرار می ورزید که می خواهد کاملاً بدون لباس از منزل خارج شود تا جلب توجه کند و در عین حال گرمش نشود. و این بار که با مخالفت من مواجه شد، شروع به ناراحتی و رفتارهای خشم آلود کرده و حرمت پدر و مادرش را شکست. شاید این استعداد را زود پرورش دادم؛ در حالی که هنوز عقل او قدرت تشخیص خُسن و قبح عقلی و اجتماعی را نداشت. پرورش نامناسب و زود هنگام این استعداد، کودک ما را لجوج و مضطرب کرد و روابط عاطفی او را با ما تحت الشعاع قرار داد.

پای بند می شود و این گونه به هدف از خلقت خود، دست می یابد. این پای بندی البته به راحتی امکان پذیر نیست؛ می طلبد که انسان با بسیاری از تمایلات درونی خود مخالفت و آن ها را پای مال کند.

اگر انسان را بر نظام ارزشی حاکم کنیم، بدان معناست که جلوی طبیعت زشت و سرشت شرور او را باز نگذاریم. این گونه، بروز هر تباهی و سرزدن هر گونه سیه کاری از او بعید نخواهد بود. انسان رها شده، به حیوانی درنده تبدیل می شود و شقی می گردد. پس حکومت ارزش ها بر انسان، به نفع خود اوست و سعادت وی را رقم خواهد زد.

۵- منشأ ارزش گذاری، عقل و شرع هستند. آن ها هستند که می گویند چه رفتاری «خوب» و چه رفتاری «بد» است؛ چه استعدادی نیکو و چه استعدادی قبیح است. این دو منبع، البته مکمل یکدیگرند. برخی ارزش ها را عقل به خودی خود و مستقل از شرع کشف می کند و به آن فرمان می دهد. در این حوزه، شرع فرامین عقل را تأیید و تأکید می کند. در خارج از این حوزه، عقل انسان را به زانوزدن در مکتب وحی دعوت می کند.^۱ بنابراین، لزوم مراجعه به وحی و پذیرش فرامین آن نیز حکم عقل است. لذا می توان گفت: اولاً، تربیت یک پروسه ی ارزش مدار و ارزش محور است. ثانیاً، اساس و بنیان تربیت ارزش مدار را عقل تشکیل می دهد.

۱ - تفصیل و توضیح بیشتر پیرامون این نکته را بنگرید در همین بخش، فصل سوم، ذیل عنوان «ملازمت عقل و شرع: ضامن تعبد عقلانی».

جدول (۱) مقایسه‌ی تعریف مشهور تربیت با دیدگاه تربیت عقلانی

تعریف مشهور تربیت و پیش فرض ها	دیدگاه تربیت عقلانی
تربیت شکوفا کردن همه‌ی استعداد های ذاتی انسان است.	تربیت، ارزش مدار کردن انسان و استعداد های اوست.
همه‌ی استعداد های انسانی خوب هستند و او را سعادتمند می کنند.	انسان دارای استعداد های متضادی است که خوب یا بد هستند و می توانند او را صالح یا طالح کنند.
انسان در درون خود دارای برنامه‌ی پیش نوشته‌ای است. اگر دستکاری نشود، طبق برنامه‌ی درونی خود پیش می رود و همه‌ی استعداد های او به فعلیت می رسد.	انسان موجود پیچیده‌ای است و بسته به محیطی که در آن قرار می گیرد، استعداد های متفاوتی در او به فعلیت می رسد. در نهایت، همه‌ی قوای متضاد او به فعلیت نمی رسند.
انسانی بودن یک استعداد، بیانگر حسن آن است.	ملاک حسن و قبح، عقل و شرع است. چه بسا استعدادی (مثل حسد) در انسان قبیح باشد.
فطرت به معنای هر ویژگی خلقتی در انسان است.	«فطرت» به معنای خداشناسی اولیه در خلقت انسان است. انسان موظف است مطابق آن یافته‌ی فطری تسلیم شده و عمل کند.
ارزش ها با تمایلات انسانی تعریف می شوند.	انسان در خدمت ارزش هاست.
استعداد ها در همه‌ی انسان ها و در نزدیک ترین فرصت باید پرورده شوند.	چگونگی پرورش استعداد ها بستگی به شرایط متربی از قبیل سن، جنسیت، محیط و... دارد.
استعداد های انسانی تعیین کننده‌ی نظام ارزشی است.	ارزش ها حاکم بر استعداد های انسان هستند.
پرورش استعداد ها هدف است.	پرورش استعداد ها وسیله‌ای برای نهاده‌ی ساختن ارزش هاست.
رها کردن انسان با استعداد ها و تمایلات او راحت و خوشایند است.	کنترل کردن تمایلات و جهت دهی به استعداد ها، گاه دشوار و مخالف طبع است.

جدول (۲) مختصات انسان در مبادی تربیت عقلانی

ملاک	عملکرد
فطرت	انسان با فطرت خداشناس خلق شده است. ضمناً دارای اختیار است. می تواند با حسن اختیار خود تسلیم خداشناسی اولیّه‌ی خود شده و یا با سوء اختیار، از آن سر باز زند.
شهوات و نفس اماره	در انسان گرایش به سوی بدی ها ایجاد می کند. بدین ترتیب بدی ها خوشایند انسان می شود. (انگیزه)
عقل	نوری است که انسان به وسیله‌ی آن، خوب و بد عقلانی را می شناسد. عقل، انسان را به سوی شرع هدایت می کند.